[illegible]

کتاب لاجواب پسندیدہ شیخ و شاب مطبوع طبائع اولی الالباب [illegible]



[illegible]

[illegible]

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم



بعد حمد مدح آفریدگار که بهر یکی را فهم و کیاست باین کون و مکان لا انتها بخشیده بفضل و فراست عطا نموده لهذا بباعث نبودن صراحت صیغه های نسخجات مصدر [illegible] بریاض علم به آگاهی برخورد از سعادت الٰهی سبب سهای طولعمر از ناقص العقل و نهمید بی بنیاد گنگا پرشاد ولد دولت چند ابن موتی چند سکنه شهر شاهجهان پور محله شهبازنگر قوم کایتهه بپنج حروف بنام نهاد دریای عقل که بفضل الٰهی [illegible] ترقیم شدند لهذا التجا بخدمت جمیع صاحبان التماس است جائیکه غلطیات بنظر در آید او را از قلم اصلاح صلاح بخشند **فصل اول** به بیان مصدر با معنی بردیف معنی وار صراحت شناخت بحاشیه ورق اول که از جای آغاز گردان است درج نموده الا بعض مصدرات چنان اند که باخراج لفظ مدام بکار و بار روزمره می آیند و بعض بدریافت اسم مشتق که لفظ نوشته از کدام مصدر پیدا گردیده بتفویض خامه نموده بدو فصل مقسوم نمود **فصل اول** به بیان مصدرات آمد کار و بار روزمره بصورت باب **فصل دوم** به آگاهی الفاظات اسم مصدر آینده گردان که تفصیلش طول کلام است و بزبان خامه سپردن قرطاس هم گنجایش نمی دید معهذا باختصار کلام در [illegible] ساخته آینده به صیغهای ضروری هر یک مصدر تحریر شدند گردان ماضی مطلق و [illegible] مستقبل و مضارع هر یک مصدر با امر و نهی خال خال شدن نتوانند [illegible]

ازین بعض بعض الفاظات چنان اندکه با سم مشتق نمی آیند و آگاهیش هر مبتدیان واجب که به تحت مصدرات بصراحت کامل بتمثیل و تفصیل باب با معنی بر صفحه بیاض قرطاس روسیاهی اورند مناسب که این نسخه را بطور خورش که یک بلحظه از خاطر محو نشود بدل دارند تا حاصلات خوبتر معلوم گردد بکه چه فائده است فقط بعد تحریر امور مراتبات صدر در نشستن القاب و آداب وصال و خیریت مضمون و دعا که از واجبات و لازمات است لهذا به سه فصل ترتیب نموده فصل اول بطبقه اعلی فصل دوم بطبقه اوسط فصل سوم بطبقه ادنی فصل اول بذکر مصدرات با معنی ردیف وار باب الالف از ردیف هندی

آمدن انگیختن برداشتن

آسودن آرامیدن آزمودن پریدن سگالیدن اندیشیدن روئیدن آزاردن آلائیدن

باب ردیف هندی بالیدن بستن بافتن باریدن

افراشتن نشستن نواختن امرزیدن بخشیدن

اندودن گرفتن رسیدن افزودن کاشتن طلبیدن

شکافتن شگافیدن آفریدن رفتن

افتادن آشفتن انباشتن نوشیدن پریدن پختن پروردن رسیدن

پوشیدن پرسیدن پرستیدن پسندیدن شناختن گداختن بافتن خوابیدن

باب هندی تا سے شنیدن گماشتن شکستن سنجیدن تپیدن سپوختن

تراویدن کوبیدن شکوخیدن باب جیم فارسی ردیف هندی اندوختن

انگاشتن دانستن پنداشتن رفتن زیستن زائیدن افشاندن خراشیدن

کساردن پیچیدن پاشیدن نهفتن گذاشتن بلیدن تکیدن لیسیدن

بوسیدن خموشیدن خواستن طلبیدن وزیدن تافتن رخشیدن چریدن

رائیدن خرامیدن جائیدن وزیدن خلیدن بایستن باب هندی خا کے

آگاهیدن رهانیدن باب هندی دال دانستن انداختن شتافتن تافتن

دوئیدن دویدن ترسیدن پرسیدن دیدن نگریستن دادن دوشیدن

ڈرنا دیکھنا دینا دوہنا

شستن جستن ولخیدن آروغیدن باب ہندی رائے رنجیدن ماندن
گریستن نالیدن داشتن نہادن گرویدن باب ہندی سین فہمیدن
گنجیدن شنیدن نیوشیدن ستائیدن ستودن سپردن دوختن آموختن
آراستن آزردن آماسیدن شمیدن بوئیدن توانستن خفتن خوابیدن خسپیدن
خشکیدن باب شین ہندی شوریدن باب صاد ہندی شکیبیدن پالودن باب
ہندی فاء فرمودن پژمردن باب قاف ہندی گزیدن ورزیدن پذیرفتن
ارزیدن باب کاف ہندی گفتن چیدن تراشیدن گزیدن گزیدن جستن
گردن نمودن ساختن استادن یافتن بازیدن گشادن گشودن کشیدن
شگفتن کندیدن کندن باب کاف ہندی شمردن کاسیدن گذشتن ستودن
فرسودن سائیدن باب ہندی لام آوردن نوشتن نگاشتن ستریدن ستیزیدن
گرفتن غلطیدن آویختن آمیختن بردن ربودن نازیدن چسپیدن تپیدن
باب ہندی میم آمیختن پیوستن انجامیدن پرداختن دریافتن انگاردن گرائیدن
زدن مردن مالیدن باب نون ہندی افشردن برآمدن برآوردن طرازیدن
نامیدن پیمودن رقصیدن باب ہندی ہائے ہوز رسیدن گردیدن گشتن شدن
بودن گواریدن خندیدن فصل دوم بالگاہی الفاظات اسم مصدر باب الف
خاستن غنودن فطلانیدن باب بے گشتن افراشتن آگندن آمودن پشتن گرشتن
درخشانیدن فتادن باب تاء خسپیدن گسستن باب جیم فشاندن زدودن
باب دال فگندن باب رائے زائیدن باب زائے خستن فزودن باب
سین شنودن شفتن باب شین لائیدن باب غین چریدن باب
کاف درخشیدن رسیدن درودن پژمردن باب لام ستاندن غارتیدن
نوردیدن باب میم ستردن باب نون فشردن—

	بیان گردان مصدرات کاروبار روزمرہ	

واحد جمع	باب الالف	ردیف فارسی				جمع غائب صراحت	وہ جو نسبت ایک کی دلالت کرے نسبت بہتوں کے
مصدر لازم	آمدن آنا	صرف کبیر	حاصل مصدر			آمد آوائی	[illegible]
اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم	تفصیل شرح [illegible]
ماضی مطلق	آمد	آمدند	آمدی	آمدید	آمدم	آمدیم	مطلق وہ ہے [illegible]
ماضی قریب	آمده است	آمده اند	آمدهٔ	آمده اید	آمده ام	آمده ایم	[illegible]
ماضی بعید	آمده بود	آمده بودند	آمده بودی	آمده بودید	آمده بودم	آمده بودیم	بعید وہ ہے کہ مطلق پر لفظ بود [illegible]
ماضی ناتمام یعنی استمراری	می آمد	می آمدند	می آمدی	می آمدید	می آمدم	می آمدیم	[illegible]
ماضی احتمالی	آمده باشد	آمده باشند	آمده باشی	آمده باشید	آمده باشم	آمده باشیم	احتمالی وہ ہے کہ [illegible]
ماضی تمنائی	آمدی	آمدندی	۰	۰	آمدمی	۰	[illegible]
مضارع	آید	آیند	آئی	آئید	آیم	آئیم	مضارع وہ ہے کہ [illegible]
حال	می آید	می آیند	می آئی	می آئید	می آیم	می آئیم	[illegible]
مستقبل	خواهد آمد	خواهند آمد	خواهی آمد	خواهید آمد	خواهم آمد	خواهیم آمد	استقبال وہ ہے [illegible]
امر	بیاید	بیایند	بیائی	بیائید	بیایم	بیائیم	[illegible]
نہی	نیاید	نیایند	نیائی	نیائید	نیایم	نیائیم	نہی وہ ہے کہ [illegible]
اسم فاعل	آینده	آیندگان	۰	۰	۰	۰	[illegible]

مصدر متعدی	آوردن (لانا)	صرف کبیر			حاصل مصدر	آورد
اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق معروف	آورد	آوردند	آوردی	آوردید	آوردم	آوردیم
ماضی مطلق مجهول	آورده شد	آورده شدند	آورده شدی	آورده شدید	آورده شدم	آورده شدیم
ماضی قریب معروف	آورده است	آورده اند	آوردهٔ	آورده اید	آورده ام	آورده ایم
ماضی قریب مجهول	آورده شده است	آورده شده اند	آورده شده	آورده شده اید	آورده شده ام	آورده شده ایم
ماضی بعید معروف	آورده بود	آورده بودند	آورده بودی	آورده بودید	آورده بودم	آورده بودیم
ماضی بعید مجهول	آورده شده بود	آورده شده بودند	آورده شده بودی	آورده شده بودید	آورده شده بودم	آورده شده بودیم
ماضی ناتمام معروف	می آورد	می آوردند	می آوردی	می آوردید	می آوردم	می آوردیم
ماضی ناتمام مجهول	آورده میشد	آورده میشدند	آورده میشدی	آورده میشدید	آورده میشدم	آورده میشدیم
ماضی احتمالی معروف	آورده باشد	آورده باشند	آورده باشی	آورده باشید	آورده باشم	آورده باشیم
ماضی احتمالی مجهول	آورده شده باشد	آورده شده باشند	آورده شده باشی	آورده شده باشید	آورده شده باشم	آورده شده باشیم
ماضی تمنائی معروف	آوردے	آوردندے	.	.	آوردمے	.
ماضی تمنائی مجهول	آورده شدے	آورده شدندے	.	.	آورده شدمے	.

اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
مضارع معروف	آرد	آرند	آری	آرید	آرم	آریم
مضارع مجهول	آورده شود	آورده شوند	آورده شوی	آورده شوید	آورده شوم	آورده شویم
حال معروف	می آرد	می آرند	می آری	می آرید	می آرم	می آریم
حال مجهول	آورده می شود	آورده می شوند	آورده می شوی	آورده می شوید	آورده می شوم	آورده می شویم
مستقبل معروف	خواهد آورد	خواهند آورد	خواهی آورد	خواهید آورد	خواهم آورد	خواهیم آورد
مستقبل مجهول	آورده خواهد شد	آورده خواهند شد	آورده خواهی شد	آورده خواهید شد	آورده خواهم شد	آورده خواهیم شد
امر معروف	بیارد	بیارند	بیار	بیارید	بیارم	بیاریم
امر مجهول	بیاورده شود	بیاورده شوند	بیاورده شو	بیاورده شوید	بیاورده شوم	بیاورده شویم
نهی معروف	میارد	میارند	میار	میارید	میارم	میاریم
نهی مجهول	نیاورده شود	نیاورده شوند	نیاورده شو	نیاورده شوید	نیاورده شوم	نیاورده شویم
اسم فاعل	آورنده زور آور (?)	آورندگان آورندها (?)	اسم مفعول		آورده	آوردگان آوردها

وصیغه‌های نفی را بر اثبات قیاس باید کرد که برای نفی لفظ حرف نون می گردد

معروف ہمارے استعمال از روی اخبار و ثبت معلوم شود یعنی بلا تفرقہ وقت الاقبال البتہ انجام رسید ارد چنانچہ کیا یا لایا یا گیا	صرف صغیر	مجہول ان را می گویند کہ کاری بدست غیر شود بلا تفرقہ وقت الاقبال نسبت متکلم اسطرح پر کہ کیا گیا لایا گیا ہوگا

مصدر	معنی مصدر	اسم مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	مستقبل	امر	نهی	مضارع	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
آراستن	سنوارنا	آرایش	۰	آراست	می آراید	خواهد آراست	بیارای	میارای	بیاراید	آرایندہ	جهان آرای	آراسته
آرامیدن	آرام کرنا / آرام پانا	آرام	۰	آرامید	می آرامد	خواهد آرامید	بیارام	میارام	آرامد	آرامنده	دلآرام	آرمیده
آروغیدن	ڈکار لینا / ڈکار دینا	آروغ	۰	آروغید	می آروغد	خواهد آروغید	بیاروغ	میاروغ	آروغد	آروغنده	۰	۰
آزردن	ستانا / آزردہ ہونا	آزردگی / آزار	۰	آزرد	می آزارد	خواهد آزرد	بیازار	میازار	آزارد	آزارنده	دل آزار	آزرده
آسودن	آرام کرنا / آسودہ ہونا	آسایش / آسودگی	۰	آسود	می آساید	خواهد آسود	بیاسای	میاسای	آساید	آساینده	۰	آسوده
آشامیدن	پینا	آشام	۰	آشامید	می آشامد	خواهد آشامید	بیاشام	میاشام	آشامد	آشامنده	درد آشام	آشامیده
آشفتن	پریشان کرنا / پریشان ہونا	آشوب	۰	آشفت	می آشوبد	خواهد آشفت	بیاشوب	میاشوب	آشوبد	آشوبنده	شهر آشوب	آشفته
آغازیدن	شروع کرنا	آغاز	۰	آغازید	می آغازد	خواهد آغازید	بیاغاز	میاغاز	آغازد	آغازنده	۰	آغازیده
آفریدن	پیدا کرنا	آفرینش	۰	آفرید	می آفریند	خواهد آفرید	بیافرین	۰	آفریند	آفریننده	جهان آفرین	آفریده
آگاهیدن	خبردار ہونا / جتانا	آگاهی	۰	آگاهید	می آگاهد	خواهد آگاهید	بیاگاه	۰	آگاهد	۰	خدا آگاه	۰
آماسیدن	سوجنا	آماس	۰	آماسید	می آماسد	خواهد آماسید	۰	۰	آماسد	۰	آماسنده	آماسیده
آمرزیدن	بخشنا	آمرزش	آمرزانیدن	آمرزید	می آمرزد	خواهد آمرزید	بیامرز	میامرز	آمرزد	آمرزنده	آمرزگار	آمرزیده
آموختن	سیکھنا / سکھانا	آموزش	۰	آموخت	می آموزد	خواهد آموخت	بیاموز	میاموز	آموزد	آموزنده	اوستاد آموز / آموزگار	آموخته / دست آموز
آمیختن	ملنا / ملانا	آمیزش	۰	آمیخت	می آمیزد	خواهد آمیخت	بیامیز	میامیز	آمیزد	آمیزنده	صرفه آمیز	آمیخته / مصلحت آمیز
آویختن	لٹکنا / لٹکانا	آویزش	آویزانیدن	آویخت	می آویزد	خواهد آویخت	بیاویز	میاویز	آویزد	آویزنده	دل آویز	آویخته
ارزیدن	قیمت پانا	ارزش	۰	ارزید	می ارزد	خواهد ارزید	بیرز	میرز	ارزد	ارزنده	کم ارزه	ارزیده

مصدر	معنی مصدر	اسم حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	استقبال	امر	نہی	مضارع	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
ایستادن / استادن	کھڑا ہونا	استادگی	•	استاد	می استد	خواهد استاد	بایست	•	استد	•	•	استاده
اوفتادن / افتادن	گر پڑنا / پڑنا	اوفتادگی / افتاد	•	اوفتاد	می افتد	خواهد افتاد	بیفت	•	افتد	•	افتان	افتاده
افراختن	بلند کرنا	•	•	افراخت	می افرازد	خواهد افراخت	بیفراز	میفراز	افرازد	افرازنده	سرافراز	افراخته
افروختن	روشن کرنا	•	افروزانید	افروخت	می افروزد	خواهد افروخت	بیفروز	میفروز	افروزد	افروزنده	افروزان / عالم افروز	افروخته
افزودن	بڑھنا بڑھانا یا زیادہ ہونا	افزایش / افزود	•	افزود	می افزاید	خواهد افزود	بیفزاے	میفزاے	افزاید	افزاینده	روز افزون / نور افزا	افزوده
افشاندن	جھاڑنا / پچھوڑنا	افشان	•	افشاند	می افشاند	خواهد افشاند	بیفشان	میفشان	افشاند	افشاننده	•	افشانده
افشردن	نچوڑنا	افشار	افشرانید	افشرد	می افشارد	خواهد افشرد	بیفشار	میفشار	افشارد	افشارنده	•	افشرده / افشاریده
افگندن	ڈالنا	افگندگی	•	افگند	می افگند	خواهد افگند	بیفگن	میفگن	افگند	افگننده	شیرافگن	افگنده
انباردن	انبار کرنا / ڈھیر کرنا	•	•	انبارد	می انبارد	خواهد انبارد	بنبار	منبار	انبارد	انبارنده	•	انبارده
انباشتن	پاٹنا / ڈھیر کرنا	•	•	انباشت	می انباشد	خواهد انباشت	بنباش	منباش	انباشد	انباشنده	•	انباشته
انداختن	ڈالنا	اندازنده / انداز	•	انداخت	می اندازد	خواهد انداخت	بینداز	مینداز	اندازد	اندازنده	تیرانداز	انداخته
انجامیدن	تمام ہونا	انجام	•	انجامید	می انجامد	خواهد انجامید	بیانجام	•	انجامد	انجامنده	•	انجامیده
اندوختن	جمع کرنا	•	اندوزانید	اندوخت	می اندوزد	خواهد اندوخت	بیندوز	میندوز	اندوزد	اندوزنده	غم اندوز	اندوخته
اندودن	ملمع کرنا / لیپنا	•	•	اندود	می انداید	خواهد اندود	بیندای	•	انداید	انداینده	گل اندای	اندوده
اندیشیدن	اندیشہ کرنا / سوچنا	اندیشه	•	اندیشید	می اندیشد	خواهد اندیشید	بیندیش	میندیش	اندیشد	اندیشنده	دور اندیش	اندیشیده
انگاشتن	معلوم کرنا / جاننا	•	•	انگاشت	می انگارد	خواهد انگاشت	بینگار	مینگار	انگارد	انگارنده	•	انگاشته / انگاریده
انگیختن	اٹھانا	انگیزش / انگیز	انگیزانید	انگیخت	می انگیزد	خواهد انگیخت	بینگیز	مینگیز	انگیزد	انگیزنده	فتنه انگیز	انگیخته

باب باے موحدہ فارسی

مصدر	معنی مصدر	اسم مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	مستقبل	امر	نہی	مضارع	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
بازیدن یا باختن	بازنا کہیلنا	بازی باخت	•	بازید باخت	می بازد	خواہد بازید خواہد باخت	بباز	نباز	بازد	بازنده	قمارباز	باخته
باریدن	برسنا برسانا	بارش	•	بارید	می بارد	خواہد بارید	ببار	نبار	بارد	بارنده	اشکبار باران	باریده
[illegible]	[illegible]	[illegible]	•	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بالیدن	زیادہ ہونا بڑھنا گھمنڈ کرنا	بالیدگی بالش	•	بالید	می بالد	خواہد بالید	ببال	•	بالد	بالنده	•	بالیده
بخشودن	بخشنا	بخشایش	[illegible]	بخشود	می بخشاید	خواہد بخشود	ببخشای	•	بخشاید	بخشاینده	•	بخشوده
بخشیدن	بخشنا	بخشش	•	بخشید	می بخشد	خواہد بخشید	ببخش	•	بخشد	بخشنده	تاج بخش	بخشیده
برآمدن	باہر نکلنا	برآمد	•	برآمد	برمی آید	خواہد برآمد	برآی	•	برآید	برآینده	•	برآمده
برآوردن	نکالنا باہر لانا	•	•	برآورد	برمی آورد	خواہد برآورد	برآور	•	برآورد	برآورنده	•	برآورده
برداشتن	اوٹھانا	•	•	برداشت	برمی دارد	خواہد برداشت	بردار	•	بردارد	بردارنده	غلط بردار	برداشته
بردن	لیجانا	•	•	برد	می برد	خواہد برد	ببر	مبر	برد	برنده	نامه بر	برده
بریدن	کاٹنا	برش	•	برید	می برد	خواہد برید	ببر	مبر	برد	برنده	کیسه بر	بریده
بستن	باندھنا	بندش بستگی	•	بست	می بندد	خواہد بست	ببند	مبند	بندد	•	شکسته بند	بسته
بودن[1]	ہونا	بود	•	بود	می باشد	خواہد بود	بباش	مباش	باشد	باشنده	خوش باش	بوده
بوسیدن	سڑنا چومنا	بوسیدگی بوسه	•	بوسید	می بوسد	خواہد بوسید	ببوس	•	بوسد	بوسنده	پای بوس	بوسیده
بیختن	چھاننا	•	بیزانیدن	بیخت	می بیزد	خواہد بیخت	ببیز	•	بیزد	بیزنده		بیخته
بوییدن	سونگھنا بو دینا	•	بویانیدن	بویید	می بوید	خواہد بویید	ببوی	•	بوید	بوینده	بویا	بوییده

[1] بعض عالم صرف [illegible]

باب بای فارسی یعنی پ

پاشیدن	چھڑکنا	۰	۰	پاشید	می پاشد	خواهد پاشید	بپاش	مپاش	پاشد	پاشنده	پاشان / گهر پاش	پاشیده
پالودن	صاف کرنا	پالایش	۰	پالود	می پالاید	خواهد پالود	بپالای	۰	پالاید	پالاینده	۰	پالوده
پختن	پکانا	پزش	پختانیدن / پزانیدن	پخت	می پزد	خواهد پخت	بپز	مپز	پزد	پزنده	نان پز	پخته
پذیرفتن	قبول کرنا	پذیرائی	۰	پذیرفت	می پذیرد	خواهد پذیرفت	بپذیر	نه پذیر	پذیرد	پذیرنده	پذیرا / پوزش پذیر	پذیرفته
پرداختن	[illegible]	۰	۰	پرداخت	می پردازد	خواهد پرداخت	بپرداز	۰	پردازد	پردازنده	چهره پرداز	پرداخته
پرستیدن	پوجنا	پرستش	۰	پرستید	می پرستد	خواهد پرستید	بپرست	۰	پرستد	پرستنده	پرستار / بت پرست	پرستیده
پرسیدن	پوچھنا	پرسش	۰	پرسید	می پرسد	خواهد پرسید	بپرس	۰	پرسد	پرسنده	پرسان	پرسیده
پروردن / پرورانیدن	پالنا	پرورش	۰	پرورد	می پرورد	خواهد پرورد	بپرور	۰	پرورد	پرورنده	پروردگار / [illegible]	پرورده / دست پرور
پرهیزیدن	پرهیز کرنا	پرهیز	پرهیزانیدن	پرهیزید	می پرهیزد	خواهد پرهیزید	بپرهیز	۰	پرهیزد	پرهیزنده	۰	پرهیزیده
پریدن	اڑنا	پروار	پرانیدن	پرید	می پرد	خواهد پرید	بپر	۰	پرد	پرنده	پران	پریده
پژوهیدن	فکر کرنا	پژوهش	۰	پژوهید	می پژوهد	خواهد پژوهید	بپژوه	۰	پژوهد	پژوهنده	حق پژوه	پژوهیده
پسندیدن	پسند کرنا	پسند	۰	پسندید	می پسندد	خواهد پسندید	بپسند	[illegible]	پسندد	پسندنده	[illegible]	پسندیده
پنداشتن	معلوم کرنا / جاننا	پندار	۰	پنداشت	می پندارد	خواهد پنداشت	بپندار	۰	پندارد	پندارنده	۰	پنداشته
پوشیدن	پهننا / چھپانا	پوشش	پوشانیدن	پوشید	می پوشد	خواهد پوشید	بپوش	مپوش	پوشد	پوشنده	خطا پوش	پوشیده
پوئیدن	دوڑنا	پویش	پویانیدن	پوئید	می پوید	خواهد پوئید	بپوی	۰	پوید	پوینده	پویان	۰
پیچیدن	لپیٹنا / لپٹنا	پیچش / پیچ	پیچانیدن	پیچید	می پیچد	خواهد پیچید	بپیچ	۰	پیچد	پیچنده	پیچان / پیچ	پیچیده
پیراستن	آراستہ کرنا / چھانٹنا	پیرایش	۰	پیراست	می پیراید	خواهد پیراست	بپیرای	۰	پیراید	پیراینده	باغ پیرای	پیراسته
پیمودن	ناپنا	پیمایش	۰	پیمود	می پیماید	خواهد پیمود	بپیما	مپیما	پیماید	پیماینده	بادپیما	پیموده
پیوستن	ملانا / ملنا	پیوند	۰	پیوست	می پیوندد	خواهد پیوست	بپیوند	۰	پیوندد	۰	۰	پیوسته

باب تاے فوقانی فارسی

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	حال	مستقبل	امر	نہی	مضارع	اسم فاعل	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
تاختن	دوڑنا دوڑانا	تازش ترکتاز	۰	تاخت	می تازد	خواہد تاخت	بتاز	متاز	تازد	تازنده	یکه تاز	تاخته
تافتن	چمکنا	تابش تاب	۰	تافت	می تابد	خواہد تافت	بتاب	متاب	تابد	تابنده	تابان عالمتاب	تافته
تپیدن	تڑپنا	تپش	تپانیدن	تپید	می تپد	خواہد تپید	بتپ	۰	تپد	تپنده	تپان	تپیده
تراشیدن	کاٹنا چھیلنا	تراش	۰	تراشید	می تراشد	خواہد تراشید	بتراش	متراش	تراشد	تراشنده	موتراش	تراشیده
تراویدن	ٹپکنا	تراوش	۰	تراوید	می تراود	خواہد تراوید	۰	۰	تراود	تراونده	۰	تراویده
ترسیدن	ڈرنا	ترس	ترسانیدن	ترسید	می ترسد	خواہد ترسید	بترس	مترس	ترسد	ترسنده	ترسان خداترس	ترسیده
ترقیدن	شق ہونا	۰	۰	ترقید	می ترقد	خواہد ترقید	۰	۰	ترقد	ترقنده	۰	ترقیده
تنیدن	تننا	۰	۰	تنید	می تند	خواہد تنید	بتن	متن	تند	تننده	۰	تنیده
تفشیدن	ٹھنا [illegible]	۰	۰	اتفشید	می تفشد	خواہد اتفشید	۰	۰	اتفشد	اتفشنده	اتفشان	اتفشیده
توانستن	سکنا	توانائی توان	۰	توانست	می تواند	خواہد توانست	توان	۰	تواند	تواننده	توانا	۰

باب فارسی جیم عربی

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	حال	مستقبل	امر	نہی	مضارع	اسم فاعل	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
جستن	کودنا	جست	جہانیدن	جست	می جہد	خواہد جست	بجہ	۰	جہد	جہنده	جہان	جسته
جستن	ڈھونڈنا [illegible]	جویائی جستجو	جویانیدن	جست	می جوید	خواہد جست	بجو	مجو	جوید	جوینده	جویان	جسته
جنبیدن	ہلنا	جنبش	جنبانیدن	جنبید	می جنبد	خواہد جنبید	بجنب	مجنب	جنبد	جنبنده	جنبان	جنبیده
جوشیدن	ابلنا	جوش جوشش	جوشانیدن	جوشید	می جوشد	خواہد جوشید	بجوش	مجوش	جوشد	جوشنده	جوشان	جوشیده

باب جیم فارسی یعنی چ

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	حال	مستقبل	امر	نہی	مضارع	اسم فاعل	اسم حالیہ	اسم مفعول
چریدن	چرنا	چرا	چرانیدن	چرید	می چرد	خواهد چرید	بچر	مچر	چرد	چرنده	·	چریده
چسپیدن	چپٹنا	چسپیدگی	چسپانیدن	چسپید	می چسپد	خواهد چسپید	بچسپ	مچسپ	چسپد	[illegible]	چسپان و چسپنده	[illegible]
چکیدن	ٹپکنا	چکش	چکانیدن	چکید	می چکد	خواهد چکید	بچک	·	چکد	چکنده	خونچکان	چکیده
چشیدن	چکھنا	چاشنی	چشانیدن	چشید	می چشد	خواهد چشید	بچش	مچش	چشد	چشنده	نمک‌چش	چشیده
چمیدن	لچکنا	چمش	چمانیدن	چمید	می چمد	خواهد چمید	بچم	·	چمد	چمنده	چمان	چمیده
چیدن	چننا	·	·	چید	می چیند	خواهد چید	بچین	·	چیند	چیننده	گل‌چین	چیده

باب خاے معجمه فارسی

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	حال	مستقبل	امر	نہی	مضارع	اسم فاعل	اسم حالیہ	اسم مفعول
خاریدن	کھجلانا	خارش	·	خارید	می خارد	خواهد خارید	بخار	مخار	خارد	خارنده	پشت‌خار	خاریده
خاستن	اوٹھنا	·	·	خاست	می خیزد	خواهد خاست	بخیز	مخیز	خیزد	خیزنده	سحرخیز	خاسته
خاییدن	چبانا	·	·	خایید	می خاید	خواهد خایید	بخای	مخای	خاید	خاینده	ژاژخای	خاییده
خراشیدن	چھیلنا	خراش	·	خراشید	می خراشد	خواهد خراشید	بخراش	مخراش	خراشد	خراشنده	[illegible]	خراشیده
خرامیدن	ناز سے چلنا [illegible]	خرام	·	خرامید	می خرامد	خواهد خرامید	بخرام	مخرام	خرامد	خرامنده	خوش‌خرام	خرامیده
خروشیدن	شور کرنا	خروش	خروشانیدن	خروشید	می خروشد	خواهد خروشید	بخروش	مخروش	خروشد	خروشنده	خروشان	·
خریدن	مول لینا	خرید	·	خرید	می خرد	خواهد خرید	بخر	مخر	خرد	خرنده	از زر خرید خریدار	خریده
خزیدن	گھسنا	خزید	·	خزید	می خزد	خواهد خزید	بخز	مخز	خزد	خزنده	خزال	خزیده
خفتن	سونا	خفتگی	خسپانیدن	خفت	می خسپد	خواهد خفت	بخفت بخسپ	مخسپ	خسپد	خسپنده	·	خفته
خوابیدن	سونا	خواب	خوابانیدن	خوابید	می خوابد	خواهد خوابید	بخواب	مخواب	خوابد	خوابنده	·	خوابیده
خلیدن	چبھنا	خلش	خلانیدن	خلید	می خلد	خواهد خلید	·	·	خلد	خلنده	·	خلیده
خموشیدن	چپ رہنا	خاموشی	خموشانیدن	خموشید	می خموشد	خواهد خموشید	بخموش	·	خموشد	خموشنده	خاموش	خموشیده
خمیدن	ٹیڑھا ہونا	خمیدگی	خمانیدن	خمید	می خمد	خواهد خمید	بخم	مخم	خمد	خمنده	·	خمیده
خندیدن	ہنسنا	خنده	خندانیدن	خندید	می خندد	خواهد خندید	بخند	مخند	خندد	خندنده	خندان	خندیده
خواستن	چاہنا	خواهش	·	خواست	می خواهد	خواهد خواست	بخواه	مخواه	خواهد	خواهنده	[illegible] خواهان	خواسته

مصدر	معنی مصدر	اسم مصدر	متعدی	ماضی مطلق	حال	مستقبل	امر	نہی	مضارع	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
خواندن	پڑھنا	.	.	خواند	میخواند	خواہد خواند	بخوان	.	خواند	خوانندہ	قرآن خوان / خوانا	خواندہ
خوردن	کھانا	خورش	خورانیدن	خورد	میخورد	خواہد خورد	بخور	مخور	خورد	خورندہ	خونخوار	خوردہ
خشکیدن	سوکھنا	خشک	.	خشکید	می خشکد	خواہد خشکید	بخشک	.	خشکد	خشکندہ	[illegible]	خشکیدہ
باب دال مہملہ فارسی												
دادن	دینا	داد و دہش	دہانیدن	داد	میدہد	خواہد داد	بدہ	مدہ	دہد	دہندہ	نان دہ	دادہ
داشتن	رکھنا	داشت	.	داشت	میدارد	خواہد داشت	بدار	مدار	دارد	دارندہ	مالدار	داشتہ
دانستن	جاننا	دانش / دانائی	.	دانست	میداند	خواہد دانست	بدان	.	داند	دانندہ	ہمہ دان / دانا	دانستہ
درخشیدن	روشن ہونا / چمکنا	درخش	درخشانیدن	درخشید	می درخشد	خواہد درخشید	بدرخش	.	درخشد	درخشندہ	درخشان	درخشیدہ
دریدن	پھاڑنا	.	درانیدن	درید	می درد	خواہد درید	بدر	.	درد	درندہ	مردم در	دریدہ
دزدیدن	چورانا	دزدی	.	دزدید	می دزدد	خواہد دزدید	بدزد	.	دزدد	دزدندہ	آب دزد	دزدیدہ
دمیدن	اوگنا، جمنا، پھونکنا، طلوع ہونا	دم	دمانیدن	دمید	میدمد	خواہد دمید	بدم		دمد	دمندہ / پھونکنے والا	دمان	دمیدہ
دوختن	سینا	دوخت	دوزانیدن	دوخت	می دوزد	خواہد دوخت	بدوز	.	دوزد	دوزندہ	خیمہ دوز	دوختہ
دوشیدن	دوہنا	.	دوشانیدن	دوشید	می دوشد	خواہد دوشید	بدوش	.	دوشد	دوشندہ	.	دوشیدہ
دویدن	دوڑنا	.	دوانیدن	دوید	می دود	خواہد دوید	بدو	.	دود	دوندہ	تیز دو / دوان	دویدہ
دیدن	دیکھنا	بینش	.	دید	می بیند	خواہد دید	ببین	مبین	بیند	بینندہ	بینا / پیش بین	دیدہ
باب رای مہملہ فارسی												
راندن	ہانکنا / چلانا	.	.	راند	می راند	خواہد راند	بران	.	راند	رانندہ	حکمران	راندہ
ربودن	اچک لینا / چھین لینا	ربودگی	.	ربود	می رباید	خواہد ربود	بربا	.	رباید	ربایندہ	دلربا	ربودہ
رخشیدن	روشن ہونا / چمکنا	.	رخشانیدن	رخشید	می رخشد	خواہد رخشید	برخش	.	رخشد	رخشندہ	رخشان	رخشیدہ

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	مستقبل	امر	نہی	مضارع	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
رزیدن	رنگنا	.	.	رزید	می رزد	خواہد رزید	برز	.	رزد	رزنده	رنگریز	رزیده
رسیدن	پہونچنا	رسائی	رسانیدن	رسید	می رسد	خواہد رسید	برس	.	رسد	رسنده	رسا / فریادرس	رسیده
رفتن	جانا / چلنا	روش / رفتار	رفت	رفت	میرود	خواہد رفت	برو	مرو	رود	رونده	روان / گرم رو	رفته
رُفتن	جھاڑنا	رفت و روب	روبانیدن	رفت	می روبد	خواہد رفت	بروب	.	روبد	روبنده	روبان / خاکروب	رفته
رقصیدن	ناچنا	رقص	رقصانیدن	رقصید	می رقصد	خواہد رقصید	برقص	.	رقصد	رقصان	.	.
رمیدن	بھاگنا	رم	رمانیدن	رمید	می رمد	خواہد رمید	برم	.	رمد	رمنده / فرار	رمان	رمیده
رنجیدن	رنج کرنا / آزرده ہونا	رنجش	رنجانیدن	رنجید	می رنجد	خواہد رنجید	برنج	مرنج	رنجد	رنجنده	زود رنج / رنجان	رنجیده
روئیدن	اوگنا جمنا	.	رویانیدن	روئید	می روید	خواہد روئید	.	.	روید	روینده	خودرو	روئیده
رہانیدن	خلاص کرنا / چھوڑنا	رہائی	.	رہانید	می رہاند	خواہد رہانید	برہان	.	رہاند	رہاننده	رہا	رہانیده
ریختن	بہانا	ریزش	.	ریخت	می ریزد	خواہد ریخت	بریز	.	ریزد	ریزنده	عرق ریز	ریخته
					باب زاے معجمہ فارسی							
زائیدن	جننا	زائیدگی	.	زائید	میزاید	خواہد زائید	بزای	.	زاید	زاینده	[illegible]	زائیده
زدن	مارنا	زنش	.	زد	میزند	خواہد زد	بزن	مزن	زند	زننده	[illegible]	زده
زیستن	جینا	.	.	زیست	می زید	خواہد زیست	بزی	.	زید	زینده	.	.
					باب سین مہملہ فارسی							
ساختن	بنانا / [illegible]	سازش	.	ساخت	می سازد	خواہد ساخت	بساز	مساز	سازد	سازنده	[illegible]	ساخته
سائیدن	پیسنا	.	.	سائید	می ساید	خواہد سائید	بسای	.	ساید	ساینده	[illegible]	سائیده
سپردن	سونپنا	سپارش / سپردگی	.	سپرد	می سپارد	خواہد سپرد	بسپار	مسپار	سپارد	سپارنده	جان سپار	سپرده

مصدر	معنی	اسم مصدر	متعدی	ماضی	حال	مستقبل	امر	نهی	مضارع	اسم فاعل	[illegible]	اسم مفعول
ستائیدن ستودن	سراہنا	ستائش	۰	ستائید	می ستاید	خواهد ستائید	بستای	۰	ستاید	ستاینده	خودستا	ستائیده
ستاندن	لینا	۰	۰	ستاند	می ستاند	خواهد ستاند	بستان	۰	ستاند	ستاننده	کشورستان	ستانده
ستیزیدن	لڑنا	ستیزه	ستیزانید	ستیزید	می ستیزد	خواهد ستیزید	بستیز	۰	ستیزد	ستیزنده	ستیزان	ستیزیده
سزیدن	لائق ہونا	سزا	۰	سزید	می سزد	خواهد سزید	۰	۰	سزد	سزنده	سزاوار	۰
سرائیدن	گانا	۰	۰	سرائید	می سراید	خواهد سرائید	بسرای	۰	سراید	سرائینده	نغمه سرا	سرائیده
سنجیدن	تولنا	۰	سنجانید	سنجید	می سنجد	خواهد سنجید	بسنج	مسنج	سنجد	سنجنده	گهرسنج	سنجیده
سوختن	جلنا جلانا روشن کرنا	سوزش	سوزانید	سوخت	میسوزد	خواهد سوخت	بسوز	مسوز	سوزد	سوزنده	سوزان دلسوز	سوخته

باب شین معجمه فارسی

مصدر	معنی	اسم مصدر	متعدی	ماضی	حال	مستقبل	امر	نهی	مضارع	اسم فاعل	[illegible]	اسم مفعول
شناشیدن	[illegible]	۰	۰	شناشید	بشناشد	خواهد شناشید	۰	۰	شناشد	شناشنده	۰	شناشیده
شایستن	لائق ہونا	۰	۰	شایست	می شاید	خواهد شایست	۰	۰	شاید	۰	شایان	شایسته
شتافتن	دوڑنا	شتاب	۰	شتافت	می شتابد	خواهد شتافت	بشتاب	۰	شتابد	شتابنده	شتابان	شتابیده
شدن	ہونا جانا	۰	۰	شد	میشود	خواهد شد	بشو	مشو	شود	شونده	۰	شده
شستن	دھونا	شست و شو	۰	شست	بشوید	خواهد شست	بشو	مشو	شوید	شوینده	پارچه شو	شسته
شکستن	ٹوٹنا توڑنا	شکن شکست	۰	شکست	می شکند	خواهد شکست	بشکن	مشکن	شکند	شکننده	بت شکن	شکسته
شکیبیدن	صبر کرنا	شکیبائی	۰	شکیبید	می شکیبد	خواهد شکیبید	بشکیب	۰	شکیبد	شکیبنده	۰	شکیبیده
شکوخیدن	[illegible]	شکوخ	شکوخانید	شکوخید	می شکوخد	خواهد شکوخید	بشکوخ	۰	شکوخد	شکوخنده	۰	۰
شکافتن	چیرنا [illegible]	شکاف	۰	شکافت	می شکافد	خواهد شکافید	بشکاف	مشکاف	شکافد	شکافنده	خامه شکاف	شکافته
شگفتن	کھلنا	۰	۰	شگفت	می شگفد	خواهد شگفت	بشگوف	۰	شگفد	۰	۰	شگفته
شمردن	گننا	شمار	۰	شمرد	می شمارد	خواهد شمرد	بشمار	۰	شمارد	شمارنده	اختر شمار	شمرده
شناختن	پہچاننا	شناخت شناسائی	۰	شناخت	می شناسد	خواهد شناخت	بشناس	۰	شناسد	شناسنده	حق شناس [illegible]	شناخته
شنیدن شنودن	سننا	شنوائی	۰	شنید	میشنود	خواهد شنید	بشنو	۰	شنود	شنونده	شنوا سخن شنو	شنیده
شنفتن	سننا	۰	۰	شنفت	۰	خواهد شنفت	۰	۰	۰	۰	۰	شنفته
شوریدن	شور کرنا	شورش	شورانید	شورید	می شورد	خواهد شورید	۰	۰	شورد	۰	۰	شوریده

مصدر	معنی	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	مستقبل	امر	نہی	مضارع	اسم فاعل	اسم حالیہ	اسم مفعول
باب طاے مطبقہ												
طپیدن	بیقرار ہونا	طپش	طپانیدن	طپید	می طپید	خواہد طپید	بطپ	.	طپد	طپندہ	طپان	طپیدہ
طرازیدن	نقش کرنا	طراز	.	طرازید	می طرازد	خواہد طرازید	بطراز	مطراز	طرازد	طرازندہ	[illegible]	طرازیدہ
طلبیدن	بلانا / چاہنا	طلب	.	طلبید	می طلبد	خواہد طلبید	بطلب	مطلب	طلبد	طلبندہ	طلبگار	طلبیدہ
باب غین معجمہ فارسی												
غلطیدن	لوٹنا / لیٹنا	.	غلطانیدن	غلطید	می غلطد	خواہد غلطید	بغلط	.	غلطد	غلطندہ	غلطان	غلطیدہ
باب فاے فارسی												
فرستادن	بھیجنا	.	.	فرستاد	می فرستد	خواہد فرستاد	بفرست	.	فرستد	فرستندہ	.	فرستادہ
فرسودن	گھسنا	فرسودگی	.	فرسود	می فرساید	خواہد فرسود	بفرسای	.	فرساید	فرسایندہ	پافرسا	فرسودہ
فرمودن	فرمانا	فرمایش	.	فرمود	می فرماید	خواہد فرمود	بفرمای	.	فرماید	فرمایندہ	کارفرما	فرمودہ
فروختن	بیچنا	فروخت / فروش	فروشانیدن	فروخت	می فروشد	خواہد فروخت	بفروش	.	فروشد	فروشندہ	حلوافروش	فروختہ
فشاندن	جھاڑنا	.	.	فشاند	می فشاند	خواہد فشاند	بیفشان	.	فشاند	فشانندہ	دُرفشان	فشاندہ
فہمیدن	سمجھنا	فہم	فہمانیدن	فہمید	می فہمد	خواہد فہمید	بفہم	.	فہمد	فہمندہ	سخن فہم	فہمیدہ
باب کاف فارسی تازی												
کاشتن	بونا	کشتنش	.	کاشت	می کارد	خواہد کاشت	بکار	.	کارد	کارندہ	تخم کار	کاشتہ
کاویدن	کھودنا	کاوش	.	کاوید	می کاود	خواہد کاوید	بکاو	.	کاود	کاوندہ	.	کاویدہ
کندیدن	کھودنا	.	کندانیدن	کندید	می کند	خواہد کندید	بکن	.	کند	کنندہ	چاہ کن	کندیدہ
کشتن	مار ڈالنا	.	.	کشت	می کشد	خواہد کشت	بکش	.	کشد	کشندہ	دشمن کش	کشتہ
کوشیدن	کوشش کرنا	.	.	کوشید	می کوشد	خواہد کوشید	بکوش	.	کوشد	کوشندہ	سخت کوش	کوشیدہ
کاہیدن	گھٹنا / گھٹانا	کاہش	.	کاہید	میکاہد	خواہد کاہید	بکاہ	.	کاہد	کاہندہ	جانکاہ	کاہیدہ

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	حال	مستقبل	امر	نہی	مضارع	اسم فاعل	حالیہ	اسم مفعول
کردن	کرنا	کارکردار	کنانیدن	کرد	میکند	خواهد کرد	بکن	مکن	کند	کننده	کنان	کرده
کشادن	کشادہ کھولنا	کشایش	۰	کشاد	می کشاید	خواهد کشاد	بکشا	مکشا	کشاید	کشاینده	مشکل کشا	کشاده
کشیدن	کھینچنا	کشش	۰	کشید کشیدو	می کشد	خواهد کشید	بکش	مکش	کشد	کشنده	دامن کشان	کشیده
کوشیدن	کوٹنا	کوفت	کوبانیدن	کوفت	می کوبد	خواهد کوفت	بکوب	مکوب	کوبد	کوبنده	کوبان زرکوب	کوفته

باب کاف فارسی یعنی گ

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	حال	مستقبل	امر	نہی	مضارع	اسم فاعل	حالیہ	اسم مفعول
گداختن	پگھلنا گھلانا	گداز	۰	گداخت	میگدازد	خواهد گداخت	بگداز	مگداز	گدازد	گدازنده	جان گدازان	گداخته
گذاشتن	چھوڑنا	فروگذاشت	۰	گذاشت	میگذارد	خواهد گذاشت	بگذار	مگذار	گذارد	گذارنده	گذار	گذاشته
گذشتن	گذرنا	۰	گذرانیدن	گذشت	میگذرد	خواهد گذشت	بگذر	۰	گذرد	گذرنده	گذار	گذشته
گرائیدن	میل کرنا خواہش کرنا	گرایش	۰	گرائید	میگراید	خواهد گرائید	بگراے	۰	گراید	گراینده	۰	گرائیده
گردیدن	پھرنا ہونا	گردش	گردانیدن	گردید	میگردد	خواهد گردید	بگرد	مگرد	گردد	گردنده	گردان کوچہ گرد	گردیده
گرفتن	پکڑنا لینا	گرفت	۰	گرفت	میگیرد	خواهد گرفت	بگیر	مگیر	گیرد	گیرنده	دامنگیر	گرفتار گرفته
گرویدن	بیعت کرنا	گرویدگی	۰	گروید	میگرود	خواهد گروید	۰	۰	گرود	گرونده	۰	گرویده
گریختن	بھاگنا	گریز	۰	گریخت	میگریزد	خواهد گریخت	بگریز	مگریز	گریزد	گریزنده	گریزان	گریخته
گریستن	رونا	گریه	۰	گریست	میگرید	خواهد گریست	بگری	۰	گرید	گرینده	گریان	گریسته
گزاردن	ادا کرنا	گزارش	۰	گزارد	میگزارد	خواهد گزارد	بگزار	۰	گزارد	گزارنده	نمازگزار	گزارده
گزیدن	کاٹ کھانا	گزیدگی	۰	گزید	میگزد میگزاید	خواهد گزید	بگز بگزای	۰	گزد	گزنده	گزان	گزیده
گزیدن	چننا پسند کرنا	۰	۰	گزید	میگزیند	خواهد گزید	بگزین	۰	گزیند	گزیننده	خلوت گزین	گزیده گزین
گساردن	خوب پینا	۰	۰	گسارد	میگسارد	خواهد گسارد	بگسار	۰	گسارد	گسارنده	غمگسار	گسارده
گستردن	بچھانا	۰	گسترانیدن	گسترد	می گسترد	خواهد گسترد	بگستر	۰	گسترد	گسترنده	گرم گستر	گسترده
گفتن	کہنا	گویائی گفتار	۰	گفت	میگوید	خواهد گفت	بگو	۰	گوید	گوینده	گویان گویا	گفته
گنجیدن	سمانا	گنجایش	۰	گنجید	می گنجد	خواهد گنجید	بگنج	۰	گنجد	گنجنده	۰	گنجیده
[illegible]	[illegible]	۰	۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گواریدن	ہضم ہونا	گوارش	۰	گوارید	می گوارد	خواهد گوارید	بگوار	۰	گوارد	گوارنده	گوارا	گواریده

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	حال	مستقبل	امر	نهی	مضارع	اسم فاعل	حالیه	اسم مفعول
باب فارسی لام												
لرزیدن	کانپنا	لرزش	لرزانیدن	لرزید	می لرزد	خواهد لرزید	بلرز	ملرز	لرزد	لرزنده	لرزان	لرزیده
لغزیدن	پھسلنا لغزش کرنا	لغزش	لغزانیدن	لغزید	می لغزد	خواهد لغزید	بلغز	ملغز	لغزد	لغزنده	لغزان	لغزیده
لافیدن	کلمہ بازی فضول بکنا	لاف	•	لافید	می لافد	خواهد لافید	بلاف	•	لافد	لافنده	•	•
لیسیدن	چاٹنا	•	لیسانیدن	لیسید	می لیسد	خواهد لیسید	بلیس	•	لیسد	لیسنده	کاسہ لیس	لیسیده
باب فارسی میم												
مالیدن	ملنا	مالش	•	مالید	می مالد	خواهد مالید	بمال	•	مالد	مالنده	مالان عدومالی	پامال مالیده
ماندن	رہنا	ماندگی	•	ماند	می ماند	خواهد ماند	بمان	•	ماند	ماننده	شادمان	مانده
مردن	مرنا	•	•	مرد	میرد	خواهد مرد	بمیر	•	میرد	میرنده	•	مرده
مکیدن	چوسنا	•	مکانیدن	مکید	می مکد	خواهد مکید	بمک	•	مکد	مکنده	•	مکیده
باب فارسی نون												
نازیدن	لاڈ کرنا	ناز	•	نازید	می نازد	خواهد نازید	بناز	•	نازد	نازنده	نازان	نازیده
نالیدن	شور کرنا	نالش	•	نالید	می نالد	خواهد نالید	بنال	•	نالد	نالنده	نالان	نالیده
نشستن	بیٹھنا	•	نشانیدن	نشست	می نشیند	خواهد نشست	بنشین	•	نشیند	نشیننده	[illegible] نشین	نشسته
نکوهیدن	بدی کرنا	نکوهش	•	نکوهید	می نکوهد	خواهد نکوهید	•	•	نکوهد	نکوهنده	•	نکوهیده
نگاشتن	لکھنا	نگارش	•	نگاشت	می نگارد	خواهد نگاشت	بنگار	•	نگارد	نگارنده	[illegible] نگار	نگاشته
نوشتن	لکھنا	نوشت	نویسانیدن	نوشت	می نویسد	خواهد نوشت	بنویس	•	نویسد	نویسنده	[illegible]	نوشته
نگریستن	دیکھنا	نگرانی	•	نگریست	می نگرد	خواهد نگریست	بنگر	منگر	نگرد	نگرنده	نگران	نگریسته
نمودن	دکھانا	نمایش	•	نمود	می نماید	خواهد نمود	بنما	•	نماید	نماینده	[illegible]	نموده
نوشیدن	پینا	نوش	نوشانیدن	نوشید	می نوشد	خواهد نوشید	بنوش	منوش	نوشد	نوشنده	[illegible]	نوشیده
نواختن	نوازنا بجانا	نوازش	•	نواخت	می نوازد	خواهد نواخت	بنواز	منواز	نوازد	نوازنده	[illegible] نواز	نواخته
نهادن	رکھنا	•	•	نهاد	می نهد	خواهد نهاد	بنه	منه	نهد	نهنده	•	نهاده
[illegible]	سننا	•	•	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	•	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	[illegible]	ماضی مطلق	حال	استقبال	امر	نہی	مضارع	اسم فاعل	اسم حالیہ	اسم مفعول
باب فارسی واو												
واخیدن	ڈھنکنا	•	•	واخید	می واخد	خواہد واخید	•	•	واخد	واخنده	•	واخیده
وزیدن	ہوا چلنا	•	•	وزید	می وزد	خواہد وزید	بوز	•	وزد	وزنده	وزان	وزیده
ورغلانیدن	بہکانا	•	•	ورغلانید	می ورغلاند	خواہد ورغلانید	•	•	ورغلاند	ورغلاننده	•	ورغلانیده
ورزیدن	اختیار کرنا مشغول کرنا	ورزش	•	ورزید	می ورزد	خواہد ورزید	بورز	•	ورزد	ورزنده	ورزان	ورزیده
باب فارسی ہای ملفوظ												
ہراسیدن	ڈرنا	ہراس	ہراسانیدن	ہراسید	می ہراسد	خواہد ہراسید	بہراس	•	ہراسد	ہراسنده	ہراسان	ہراسیده
باب فارسی یای تحتانی												
یافتن	پانا	•	•	یافت	می یابد	خواہد یافت	بیاب	میاب	یابد	یابنده	کامیاب	یافته
مصدرات اسم مشتق که بعض اوقات بتحریر می آیند مدام نمی آیند بتفصیل باب الف وار												
الف												
آگندن	بھرنا	•	•	آگند	•	•	آگن	•	•	•	•	آگنده
آلائیدن	آلوده کرنا آلوده ہونا	آلایش	•	آلائید	می آلاید	خواہد آلائید	بیالای	•	آلاید	آلاینده	•	آلائیده
آلودن	آلوده ہونا	•	•	آلود	•	•	•	•	•	•	•	آلوده
آسودن	بھرنا سنوارنا	•	•	آسود	•	•	•	•	•	•	•	آسوده
آہیختن	لٹکانا تلوار کھینچنی	•	•	آہیخت	•	•	•	•	•	•	•	آہیخته
استردن	مونڈنا صاف کرنا			استرد	•	•	•	•	•	استرنده	استرا	استرده
افراشتن	بلند کرنا	•	•	افراشت	•	•	•	•	•	•	•	افراشته
آرمیدن	آرام کرنا	•	•	آرمید	•	•	•	•	•	•	•	آرمیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	صیغهٔ متعدی	ماضی مطلق	حال	استقبال	امر	نهی	مضارع	اسم فاعل	اسم صفت	اسم مفعول
					باب بای							
برگشتن	پھرنا	برگشتگی	•	برگشت	برمیگردد	خواهد برگشت	برگرد	•	برگردد	•	•	برگشته
برشتن	بھونا	•	بریانیدن	برشت	•	•	•	•	•	•	•	برشته بریان
پژمردن	کمھلانا	•	•	پژمرد	•	خواهد پژمرد	•	•	•	•	•	پژمرده
پاریدن	پرواز کرنا	•	•	پارید	•	خواهد پارید	•	•	•	•	•	پاریده
بایستن	چاہیے ہونا ضروری ہونا	•	•	بایست	می باید	•	•	•	باید	•	•	بایسته
					باب تای فوقانی							
تفتن	تھوکنا گرم ہونا	•	•	تفت	•	•	•	•	•	•	•	تفته
تلاشیدن	تلاش کرنا	•	•	تلاشید	می تلاشید	خواهد تلاشید	بتلاش	•	تلاشد	تلاشنده	•	تلاشیده
					باب جیم فارسی یعنی چ							
چربیدن	غالب ہونا تیز ہونا	•	•	چربید	می چربد	خواهد چربید	بچرب	•	چربد	چربنده	•	چربیده
					باب خای							
خستن	زخمی کرنا زخمی ہونا	خستگی	•	خست	•	•	•	•	•	•	•	خسته
خنبشیدن	تنہا ہونا	•	خنبشانیدن	خنبشید	می خنبشد	خواهد خنبشید	بخنبش	•	خنبشد	"	•	خنبشیده
					باب دال							
درودن	کاٹنا	درو	•	درود	می درود	خواهد درود	بدرو	•	درود	درونده	•	درویده
					باب رای							
ریدن	ہگنا	•	•	رید	می رید	خواهد رید	بری	•	ریاد	•	•	
رستن	چھوٹنا	رستگاری	•	رست	•	•	•	•	•	•	رستگار	رسته
رستن	اوگنا	•	•	رست	•	•	•	•	•	•	•	رسته
ریسیدن	سوت کاتنا	•	•	ریسید	می ریسد	خواهد ریسید	بریس	•	ریسد	ریسنده	•	ریسیده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	امر	نہی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
				باب زای								
زاریدن	رونا	زاری	•	زارید	می زارد	خواهد زارید	•	•	زارد	•	زار	•
زدودن	چمکانا صیقل کرنا	•	•	زدود	•	•	•	•	•	•	•	زدوده
زادن	جننا پیدا ہونا	•	•	زاد	•	•	•	•	•	•	•	آدم زاد زاده
ژولیدن	الجھنا	•	•	ژولید	•	•	•	•	•	•	•	ژولیده
				باب سین								
سگالیدن	اندیشہ کرنا چاہنا	سگال	•	سگالید	می سگالد	خواهد سگالید	بسگال	•	سگالد	سگالنده	نیز سگال	سگالیده
سودن	گھسنا	•	•	سود	•	•	•	•	•	•	•	سوده
ستردن	مونڈنا مونڈا جانا	•	•	سترد	می سترد	خواهد سترد	•	•	سترد	سترنده	استره	سترده
				باب غین								
غارتیدن	لوٹنا	غارت	•	غارتید	•	•	•	•	•	•	•	غارتیده
غنودن	اونگھنا	غنودگی	•	غنود	•	•	•	•	•	•	•	غنوده
				باب فای								
فتادن	گرنا پڑنا	•	•	فتاد	می فتد	خواهد افتاد	•	•	فتد	•	•	فتاده
فلخانیدن	اولٹانا	•	•	فلخانید	می فلخند	خواهد فلخانید	•	•	فلخند	•	•	فلخانیده
فسردن	ٹھٹھرنا	•	•	فسرد	•	•	•	•	•	•	•	فسرده
فریفتن	[illegible]	•	•	فریفت	می فریبد	خواهد فریفت	بفریب	•	فریبد	فریبنده	ابله فریب	فریفته
فزودن	زیادہ کرنا زیادہ ہونا	فزایش	•	فزود	می فزاید	خواهد فزود	بیفزا	•	فزاید	فزاینده	جان فزا	فزوده
[illegible]	[illegible]	•	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
افشردن	نچوڑنا	افشار	•	افشرد	می افشرد	خواهد افشرد	بیفشر	•	فشرد	فشارنده	دل افشار	فشرده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ظرف زمان	ماضی مطلق	حال	استقبال	امر	نفی	مضارع	اسم فاعل حالی	اسم فاعل ماضی	اسم مفعول
				باب کاف تازی								
کشتن	بوتا	۰	۰	کشت	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	کشته
کفیدن	پھٹنا	۰	۰	کفید	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	کفیده
				باب کاف فارسی یعنی گاف								
گماشتن	مقرر کرنا تعین کرنا	۰	۰	گماشت	می گمارد	خواهد گماشت	بگمار	۰	گمارد	گمارنده	۰	گماشته
گسستن	ٹوٹنا تار ٹوٹنا	۰	۰	گسست	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	گسسته
				باب لام								
لائیدن	شعر کرنا بھونکنا	۰	۰	لائید	می لاید	خواهد لائید	بلای	۰	لاید	لاینده	۰	۰
				باب نون								
نامیدن	نام رکھنا	۰	۰	نامید	می نامد	خواهد نامید	۰	۰	نامد	نامنده	۰	نامیده
نهفتن	چھپانا	۰	۰	نهفت	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	نهفته
نوردیدن	لپیٹنا	نورد	۰	نوردید	می نوردد	خواهد نوردید	بنورد	۰	نوردد	نوردنده	سه نورد جاده نورد	نوردیده
				باب ہای ہوز								
ہشتن	چھوڑنا	۰	۰	ہشت	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	ہشته
ہلیدن	چھوڑنا	۰	۰	ہلید	می ہلد	خواهد ہلید	بہل	۰	ہلد	ہلنده	۰	ہلیده

تفصیل فارسی ہر ایک اقسام بشرح باب و باب بتصریح دفعہ نمبر وار

باب اول بفارسی جسم مردم ÷ باب دوم بفارسی جانوران چارپایہ
باب سوم بفارسی جانوران دوپایہ ÷ باب چہارم درباب فارسی
رواجی تحریر روزمرہ ÷ باب پنجم بہ بیان میوہ جات ÷ بیان فارسی
اندام — موی چوٹی کاچک بعد زلف کاکل گیسو طرہ تمثیل کمند و دام و مار (بال ۱۲)
و موج عنبر ÷ بود تشبیہ او پیش سخنور ÷ ازان پس لام و دال و دامن خم ÷ بدان با
سنبل و زنجیر پیچ ÷ شب تاریک و ہم شام غریبان ÷ گروہی تند وہی برگشتہ ایمان ÷
سر فرق راس تارک مفارق فرقدان تمثیل چون شہرت سر دست موی سیاہ ÷ رخ
ازو گشت نمودار چو ماہ ÷ سرش در موی ہاے مشک آگین ÷ حبابی خواست از دریای مشکین ÷
مغز دماغ مشام دماغ شمہ روی رخ چہرہ تمثیل آفتاب و قمر و شمع چراغ قرآن ÷ پس
ازان جنت و گل آئینہ را نیز بدان پیشانی ناصیہ جبین جبہہ تمثیل لوح سیمین مہر و ماہ
آئینہ قشقہ گشتی ہلال خنجر انگشت جدول بھوین ابرو حاجب تمثیل خنجر و شمشیر و (بیضے صاف ۱۲) (پہنی شبیکا ۱۲)
شاخ آہوان ÷ مسجد و محراب و طاق و نون بخوان ناک بینی تمثیل از الف راست
تنہا بہ بینی کان گوش مسمع مسامع تمثیل بود گوش از صفا بالای گردن ÷ باو بینا
قیمت بر سیمنای گردن گدیا کان بناگوش آنکھہ چشم عین دیدہ مردمک تمثیل آہو
و نرگس پلک مژگان بہنہا مژہ گردہ چشم پپولہ گال رخسار عارض خد عذار تمثیل (پتلی چشم ۱۲ پپنی چشم ۱۲)
مہر و ماہ و شعلہ و برگ گل ست ÷ صفحہ و آئینہ در چمن و گل ست کنپٹی شقیقہ صدغ مونچھہ
سبلت داڑہی ریش محاسن ہونٹھہ لب تمثیل شکر و نیشکر و گل قند ست ÷ شفق از لعل و
بادہ مانند ست [illegible] دہن دہان زبان لسان [illegible] ہونٹھہ چاو [illegible] زیر
ٹھوڑی [illegible] ذقن زنخدان گلا حلق گردن گلو [illegible] مونڈھا کتف شانہ دوش
بازو کہنی مرفق پہنچا ساعد بغل ابط ہاتھہ پنجہ کف دست ید چنگ ہتھیلی ہاتھہ [illegible]
انگوٹھا انگشت نر انگشت شہادت سبابہ انگشت میانہ وسطی انگشت چہارم
بنصر انگشت پنجم خنصر چھاتی سینہ تمثیل از سینہ سپر [illegible] پستان تمثیل از نارنگی و انار

پیٹ شکم بطن تمثیل از مخمل تلی سپرز پسلی پہلو توندی ناف کمر میان تمثیل از موئی چیتا
چوتڑ سرین تمثیل از کوہ وہندوانہ پیٹھ پشت ظہر جانگھ ران فخذ کونچین نونی کیر ذکر خایہ بیضہ
فوطہ گھٹنہ دو زانو ٹخنہ شتالنگ پنڈلی ساق پاؤن پا ایڑی پشت پا ہتھیلی پیر
کف پا رگ عروق شریان باب دوم بذکر جانوران چہارپایہ راسو نیولا گھوڑا اسپ
اشہب خنگ توسن شبدیز مرکب ادہم رخش یکران شہسوار فارس میدان جست گھوڑا
مضمار جولانگاہ کوڑا تازیانہ مقرعہ قمچی باگھ عنان زمام لجام لگام زین پوش غاشیہ قدم
گام دوڑنی قدم تگ ودیدگی پوئیدگی پویش تمثیل تندی از باد صبا ہلکا چلنا سبک خرام رفتار
خرامش سم تمثیل از ہلال نا ہر شیر ہژبر غضنفر اسد چیتا پلنگ بیل نرگاو تور ستور بچھڑا بچہ گوسالہ
خورد سالہ اونٹ شتر بکری گوسفند بکرا بز ہاتھی فیل پیل سونڈ ہاتھی کتہ سگ بلی گربہ
لومڑی روباہ بندر بوزنہ میمون ریچھ خرس بھیڑیا گرگ گینڈا کرگ ہرن آہو گدہا خر
بھینس گاو میش گائی مادہ گاو بھیڑی میش سور خوک برای جملہ راس تحریر میکردہ والا
برای فیل زنجیر مینویسند باب دوم بذکر جانوران دوپایہ چڑیا طائر مرغ گنجشک
پرند عصفور گھونسلا آشیانہ مسکن چڑیا ناپید کا نام ہمای عنقا سیمرغ بلبل عندلیب
عنادل مرغ سحر گھگھو بوم کوّا زاغ کلاغ مرغ خروس پاتلخ فاختہ قمری کبوتر حمامہ
مور طاوس تیتری تلخ تیتر دراج چیٹی مور جانوران جو فی زمانہ خود فارسی مین
قسطیر قلم ہین بجری بری کویل پپیہا مینا شکرہ جرہ باز شاہین طوطی لعل مرغابی
شترخاب چکور کبک تدرو شتر تمثیل خروس از ستیزہ مینا و بلبل و طوطی ہزار داستان
و برای طوطی منقار گلنار فاختہ و قمری از کوکو کوئل از کوک بجری بری باز شکرہ
جرہ جانب پرندگی چکور از ماہتاب ذکر فارسی رواجی آسمان سما چرخ
گردون سپہر فلک بلندی اوج عروج رفعت ارتفاع ستارہ کوکب پروین اختر
نجم انجم نیر گوجری یا کہکشان کہکال منطقہ دوج کا چاند ماہ نو ہلال چاند مہتاب ماہ
مہر قمر بدر خسوف رات شب لیل اندھیری رات تاریکی تیرگی سیاہی تاریک
دیجور بیلہ اصبح فجر سحر صباح پگاہ بامداد یا پداوان سفیدی بیاض سپیدی نکلنا صبح

خاور مشرق مطلع سورج آفتاب خورشید خور بیضا شمس نیر اعظم کسوف دن روز یوم
نہار روشنی سورج نور صبح ضیا تاب شعشعہ جلا انجلی تجلے لمعہ فروغ ضحا روشن منور
رخشان درخشان زرین خالی تہی ہوا باد صبا نسیم ہوا اچھی نسیم سحری ہوا سیر تند باد
آندھی گرد باد غبار فصل موسم ہنگام وقت سرما زمستان برودت کم جاڑہ خنکی گرمی
تپش حرارت حدت احراق حرقت برسات برشگال بارش باران ترشح بادل ابر
میغ سحاب نمی طراوت رطوبت تری بجلی برق خاطف تمثیل زر و می از کہربا کوندہا برق
چمکنے والی ۱۲
لامع رعد غریو غوغا جوش خروش غلغلہ نعرہ طوفان اہلا سیل سیلاب کیچڑ خلاب
زمین غبرا ارض کوڑا خس خاشاک چوڑائی پہن وسیع وسعت جنگل دشت بادیہ
بیشہ بیابان صحرا وادی تمثیل از پیمائی و نوردی دہی حشرات دونع ماست اہیر نحری
مکھی روغن زرد مکھی مگس مکھی شہد زنبور شہد عسل انگبین سانپ مار زہری
سانپ افعی بچھو کژدم بحیام عقرب ڈھیر گنج خزانہ دفینہ خزینہ طلسم افسون جادو سحر سایہ
جنات دیو غول بیابانی گڈھا غار عوک مغاک دریا بحر شط جیحون لجہ جوی قلزم گہرائی دریا
عمان عمیق عمق کنارہ دریا لب ساحل بھنور گرداب ورطہ ڈوبنی غرق غرقاب غریق
نسبت چاہ ۱۲
جانوران دریائی کچھوا باخہ ناکہ نہنگ تمثیل اجل آہنگ مچھلی ماہی تمثیل نسبت بیقراری
ماہی بے آب ناو بیڑہ کشتی جہاز سفینہ زورق ملاح کشتیبان ناخدا بحری خماری جویبار رودبار
ڈونگی ۱۲
لہر تموج موج آب خیز پیرنا دریا شنا ورشناوری پل جسر صراط قنطرہ کھان
معدن کان موتی در تمثیل از آبداری آب و تاب ولایت اقلیم کشور قلمرو شہر بلدہ
بلاد ملک خطہ طرف سمت جانب صوب ضلع سوی جہت جہات راہ طریق سبیل جادہ انداز
پیوند فارسی ۱۲
آئین شیوہ طور وضع طرح گدڑی خرقہ جبہ بدرقہ لق رنج تعب اندیشہ ہراس ترس بیم
دہشت وسواس خطرہ فکر تردد تفکر متردد متفکر دور بعید نزدیک قریب قرب متصل
نزد لوٹنی والا ایالی قزاق رہزن قطاع الطریق چور سارق دزد خائن پردہ اوجھل
بیٹھنے والا ۱۲
پوشیدہ پنہاں نہفتہ کتمان حوالی نواح سواد پیرامون کھلیان خرمن سنبلہ خوشہ
پردہ غیب
کھیت زراعت مزرعہ کشت ناپ مساحت پیمائش محصول خراج باج حاصل دغا فریب

فیلسوف حرامزادہ متمرد مفسد بندیخانہ زندان حبس خانہ محبوس اسیر گرفتار مقید نظربند
پابجولان زنجیر پا خلاصی نجات رہائی آزاد دلاسا تسلی استمالت تسکین مطمئن طمانینت
اطمینان تشفی جمعیت دلجمعی خلعت سروپا آباد معمور آبادان محل قصر ایوان رواق کاخ
اٹاری بام طارم بالاخانہ سوراخ نابدان غرفہ روزن اوٹھائی مکان احداث تعمیر کھودنی مکان
پنالہ ۱۲ کھڑکی ۱۲ چھید ۱۲
منہدم انہدام ہدم مسمار جگہ بقعہ جای گھر خانہ سرای بیت کلبہ کاشانہ دار منزل حویلی تمثیل از
منزل کوٹھری حجلہ دیا چراغ باتی فتیلہ پلیتہ تیل روغن سیاہ دہلیز چوکھٹ آستان دروازہ
آدم انس انسان بشر کس اشرف المخلوقات مرد مذکر عورت زن نسا مرأۃ مونث جورو ا
منکوحہ اہلیہ اہلخانہ زوجہ ننگ ناموس حمیت حیا پاکی عفت عصمت چادر ردا طیلسان
برزخ نقاہت ضعف ناتوانی عقل دانش دانائی خرد کیاست فراست متانت فطنت فطر
خبرت فہم ہوش رای زیرکی فرزانگی ذکا رسائی درک ادراک دریافت نصیحت وعظ مواعظ
پند نصائح بھونڈی عورت پیرزن پیرزال چرخہ دوکدان تکلا دوک گالہ بنانا پاغندہ
پونی بنانا پیچک ساختہ سوت ریسمان قوت نیرو زور توانائی توان طاقت خوشی عیش
عشرت معاشرت بہجت مسرت بشاشت فرحت مقارہت فرح انبساط نشاط شادمانی شادی خرمی
خورسندی نور سرور مجلس بزم محفل انجمن جگہ بیٹھنے کی نشیمن نشستگاہ بچھونا بستر فرش بساط تکیہ
بالش بالین فتیل سوز شمعدان فانوس قندیل حقہ قلقلہ قلیان بیہودہ بکنا زیادہ گو
محبت دوستی خلت ولا وفاق مودت اخلاص خلیص یگانگت اتحاد یکجہتی مشکل آسان
محال دشوار دشخوار پہچان آشنائی تعارف شناسائی معرفت شناخت لڑکا طفل کودک
صبی طفلان نام اسم علم ہلنے جنبش تحرک تحریک بیوقوفی ابلہی نادانی حماقت حمق بیہوشی کھیلنے
جمع لعب ۱۲
بازی لعب لہو ولعب خرابی آوارگی ابتری ہمعمر ہمسال ہمسن ہمعصران ہمقرن مکتب دبستان
مدرسہ درسگاہ ملا اخوند معلم استاد اتالیق علم ہنر فن کتاب نسخہ رسالہ قصہ افسانہ
فسانہ حکایت داستان روایت شاگرد تلمیذ شروع فاتحہ آغاز بدو ابتدا دلیل حجت یاد حفظ
بزبان حفظ ازبر کوشش جہد سعی بھول فراموشی نسیان محویت سنیچر شنبہ اتوار یکشنبہ سموار دوشنبہ منگل
سہ شنبہ بدھ چہارشنبہ جمعرات پنجشنبہ جمعہ آدینہ باپ قبلہ پدر والد دادا جد پردادا ابن جد

بن چچا عم عموی بھائی بڑا اخوی بھائی چھوٹا برادران مادر والدہ نوشہ دولہ عروس دولہن
بانو خاتون بہن ہمشیرہ موقی خالہ موٹا خالو بھانجا ہمشیرہ زادہ بھتیجہ برادر زادہ نانی نبیرہ
نواسہ بیٹا فرزند بندہ زادہ پور پسر اولاد آل خاوند شوہر ساس خوشدامن سسر خسر
سالا خسر پورہ لڑکی دختر صبیہ غلام پرستار زادہ لونڈی کنیز پرستار خواص حرامزادہ ولد الزنا
کمینہ سفلہ رزالہ اصالت نجابت رزق روزی معاش معیشت کفاف سد رمق مکان کوٹھی
پکنے کا رسوئی خانہ باورچی خانہ مطبخ آٹا آرد مالک روزی دہندہ اہل آقا خداوند مخدوم خاوند خدیو نوکر ملازم خدمتگار
خدمت پیشہ ملازم چاکر وسیلہ ذریعہ وساطت سبب ثمر باعث موجب ملامت وصل مواصلت
وصال اتصال ہم آغوشی معانقہ خواہش رغبت رضامندی قبول عہد پیمان قرار مبارکی چھوٹی کو
تہنیت فرخندگی مبارکی بڑی کو تحسیہ میمون ہمایون سعید سعد فرخ جائز روا درست لازم لباس گشت
پوشش قماش پوشاک پیرایہ نیند نوم غنودگی ننگی برہنہ عریان ضیافت دعوت مہمانی تواضع مدارا طعام
غذا خورش خوراک قوت بھوک گرسنگی اشتہا جوع کھانا تناول اکل خوردن نوش جان پیاس تشنگی رخصت
وداع اجازت ترخیص مرخص استرخاص اولش فضلہ پس خوردہ جوٹھی کو کہین کبھی معاودت مراجعت
جدائی فراق ہجر ہجران مہاجرت مفارقت بیقراری اضطراب اضطرار کافر کبیر ترسا برہمن بت پرست زنار دار
ناقوس نواز شراب راوق بادہ می صہبا پیالہ جام پیمانہ ساغر قدح نشہ سکر کیف کیفیت گھر شراب بکنے کا
میخانہ خمخانہ میکدہ راگ نغمہ سرود طنطنہ زمزمہ ترنم نشید گانیوالا قوال سرودی کلاونت سرایندہ آواز الحان سوز
لحن لہجہ پرہیزگار زاہد عابد پارسا مرتاض صوفی کمل گلیم وظیفہ ورد اوراد وظائف عبادتگاہ خانقاہ تابعداری
اطاعت طاعت ریاضت بندگی مسجد بیت اللہ خانہ خدا اذان بانگ نماز شرع تشریح تصریح اعتبار اعتماد
مشتری دین کیش مشرب ملت سیکھنے تلقین چیلہ مرشد پیر سایہ ظل پرتو سجادہ مصلا جا نماز امام تقوی پیشوا
لالچ ہوس حرص بہت زیادہ کثیر وافر بیش فراوان بسی متکاثر مزید افزون فزون فرط افراط تفریط تمام جملہ ہمہ کل
ہمگین یکسر سراپا بے پروائی اغماض استغنائی تنفر نفرت تھوڑا کم اندک قلیل قدری مختصر اختصار کچھ
ہر چیز ہیچ ہیچکس چیزی رند مجذوب محقق آزاد قلندر افلاس موحد عارف موصوف وحدت توحید
تصوف فقیر گدا درویش پیوند گدا تنگدستی افلاس عسرت فلاکت کم بختی بدبختی کنگال
ذلت ذلالت پریشانی سراسیمگی تشویش سوال طلب درخواست التماس خواہش

آرزو تمنا خیرات صدقہ تصدق عاشق طالب مشتاق شائق عشاق مفتون عجز فروتنی
حقارت التجا الحاح زاری منت لجاجت سماجت انکار عذر معذرت گلہ شکوہ شکایت
معشوق دلبر محبوب شاہد نگار منظور مطلوب جانان دلدار دلارام آئینہ مرآت سیج کج
خصلت سیرت سریرت شمایل خصایل خوی عادت سجیہ حیلہ بہانہ لیت ولعل شوخی
عیاری مفسدی بی ردئی بیگانگی بیوفائی قد قامت بالا سرمہ کحل توتیا ــــ چشم بینائی
بصارت بینش دیکھنا نظارہ مشاہدہ معاینہ لحاظ تماشا مسکرانا ہنسنا تبسم انبساط خندہ
قہقہ سننا استماع اصغاء سمع حفاظت حراست نگہبانی مراقبت محافظت چوکی پاس
استحفاظ چوکیدار شب گرد پاسبان نگہبان پہری مملو مشحون مالامال سرشار انباشتہ
آگین آگندہ آمودہ آمادہ قرض دام گرو بقال روستا روستائی تکبہی بلیج ملاحت زہر
ہلاہل سم ترازو میزان اسباب اشیاء رخت کالا اثاثہ پونجی مال متاع مایہ
بضاعت سوداگر تاجر کاروان تحفہ تحائف ہدیہ فروخت بیع فروشندہ بایع خریدار
مشتری نفع سود بہبود انتفاع منفعت نقصان خسارہ زیان عیب بہنا بافت جولاہا
نورباف سفیدباف درزی خیاط بڑہی درودگر نجار لوہار آہنگر ٹہٹہار افغان سونار
زرگر سوئی سوزن رنگ خضاب فام نیرنگ تلون گوناگون بوقلمون گاڈی ارابہ ہل
قلبہ جہوٹہ دروغ کذب باطل بطالت بطلان خلاف بدزشت فسق فجور نکوہیدہ قسم سوگند
سوگند یاد نام مطعون ملامت لعنت طعن شماتت بازیگر شعبدہ باز شعبدہ نقال مقلد تعویذ
حرز حصہ سہم آسیب گزند تلاطم تراکم تراحم لطمہ ساحر افسونگر جادوگر نجومی رمال منجم حکیم طبیب
بیماری علالت کسل مرض آزار بیمار مریض سقیم آزاری دیوانہ جنون سودا دیوانگی مجنون سودائی
وہم آماس دوا علاج دارو درمان چارہ ضرورت لاجرم لابد لاچار آرام شفای صحت فرصت
زندگی زیست زندگانی حیات وقت موت نزع جان کندنی موت مرگ فنا ممات
موت فات ہلاکت وفات اجل یکایک ناگہان ناگہ ناگاہ اتفاقا افسوس حیف دریغ
ہیہات رنج موت ستیہ اندوہ غم الم تالم جزع صبر موت شکیب اضطراب لائق
شایان سزاوار بایست سزد قبر مزار مشہد مرقد تربت گور تعزیت ماتم سی پارہ سنت

طواف بیت حاجت مراد مقصد مطلب مرام کام کار طالع ور غنی منعم تونگر مالدار دولتمند
اہل دول غرور رعونت تکبر استکبار غصہ غضب خشم طیش قہر عتاب زجر توبیخ بخیل
ممسک خست خساست بادشاہ ملک خسرو سلطان شاہنشہ خاقان شہریار ٹوپی
بادشاہ اکلیل تاج کلاہ تخت دیہیم سریر اورنگ ارک رتبہ شکوہ درجہ رتبہ
جاہ حشمت شوکت صولت سطوت دہشت حاکم ہیبت رعب مہابت فخر
شرف بزرگی انصاف معدلت عدالت انصاف کرنیوالا عادل منصف داد گر
ثنا پاشی تحسین آفرین ظلم ستم جور تعدی تطاول اذیت بدعت جبر ظلم کرنیوالا ستمگر ستمگار
جفا کیش متعدی مظلوم ظلم رسیدہ فریاد چاہنے والا دادخواہ دادرس مستغیث
فریاد کا پہونچنے والا ۱۲
رافع فریادی ثبوت اثبات تحقیقات تفتیش تفحص تنقیح قلعہ حصن حصار فصیل قلعہ
استوار صمیم محکم قلب مستقیم جگہ پناہ ملجا ماوی مامن جای پناہ عقلمند خردمند دانا
عاقل دانشمند ہوشمند زیرک مشورت مصلحت بندوبست انتظام نسق منتظم [illegible]
رتق وفتق پناہ امن امان امنیت [illegible] تاکید نیزہ رایت لوای نشان علم جھنڈا گروہ
خیل طایفہ خرگہ [illegible] جوق کثرت جتھا انبوہ ازدحام [illegible] خیمہ ڈیرہ خرگاہ لمبائی طول [illegible]
دراز امتداد طوالت گروہ [illegible] سپاہی [illegible] بہادر دلیر شجاع دلاور مرد شجاعت
جسارت تہور بہادری مردمی مردانگی جرأت [illegible] مجال پہلوان گرد یل ہنگامہ فساد
نفیر نقارہ کوس تلوار شمشیر تیغ حسام صمصام سیف تیر خدنگ گانسی پیکان نوک سنان
بندوق تفنگ کمان قوس [illegible] دشمن حسود حاسد عدو معاند مخالف بدخواہ اعدا
کینہ دل بغض حسد رشک دشمنی مخالفت خصومت مخاصمت عناد کوچ نہضت رحلت
دہاوا فوج یلغار یورش سامنے ہونا مقابلہ مواجہہ مشافہہ دوچار لڑائی جنگ جدل رزم
[illegible] معرکہ میدان مصاف ساحت عرصہ مضمار گھایل ریش جراحت زخم زخمی
مجروح جریح فتح ظفر فیروزی نصرت غلبہ استیلا مدد امداد معاونت کمک یاوری یاری
بھاگنا [illegible] ہزیمت شکست صلح آشتی آزرم موافقت مصالحت منشی خط نویس
انشا پرداز آگاہی اطلاع خبر واقفیت [illegible] قلم خامہ کلک قط زن مقط دوات

بجرہ کاغذ قرطاس لکھنے والا خط وغیرہ کاتب اور ترسیل صدور اصدار نزول ایراد بھیجنے
ابلاغ ترسیل تبلیغ ارسال فرستادن حقیقت کوائف ... ماجرا سرگذشت نحوے
قاصد پیک نامہ بر بیندہ رسول حوالہ سپرد تفویض قابلیت لیاقت سلیقہ خط مکتوب صحیفہ
صحیفہ نامہ مفاوضہ ملاطفہ رقیمہ مکاتبہ لفافہ سرنامہ باب پنجم ببیان بہار و میوہ جات
مالی نخلبند گلفروش باغبان حرم حریم چاردیواری باغ بوستان بستان حدیقہ روضہ گلزار
گلشن گلستان چمنستان کیاری ریاحین خیابان ریحان نہر جوی جویبار آبشار درخت
شجر نہال نخل نوبادہ گلبن جڑ اصل بن بیخ بنہ غنچہ شگوفہ خوشبو رائحہ نفحہ نکہت شمیم
میوہ فواکہ بار بر رطب نفیس نادر بیج پت جھڑ خزان ڈالی شاخ لذت مذاق ذائقہ
پھول گل جوڑ پیوند ترو تازہ سرسبز شاداب تازگی نزہت نضارت پھل ثمر بار طریق تحریر
خطوط بصورت آئین تفصیل کلان اوسط خورد ادنی اول بحضور بادشاہ
خلد اللہ ملکہ دام اللہ سلطنتہ بقای خلافتہ زاد اللہ ظل جلالہ بحضور استاد والے اعلی درجہ
مدظلہ اللہ تعالی مد اللہ ظلہ مدظلہ السامی دام اقبالہ طال اقبالہ زاد جلالہ ابد قدرہ بہ بیگمات
مدظلہا مد اللہ ظلہا مدظلہا السامی ادام اللہ عصمتہا طال اللہ عفتہا بدو نسا مدظلہا زاد قدرہا
بچہائے شریف مدظلہم زاد قدرہم بطبقہ اوسط سلمہ اللہ تعالی سلمہ الرحمان سلمہ المنان
سلمہ اللہ العزیز زاد الطافہ ضاعف حسناتہ دام عنایتہ زاد اللہ حسن صفاتہ سلامت باعز الکرامت
سلامت با حشمت مراتب بطبقہ ادنی سلمہ ربہ طول عمرہ طال اللہ عمرہ زاد قدرہ زاد حیاتہ وہاے
عنوانات بطرز دیگر باعلی ہا ہموارہ متبارک فرزندان پرتو افگن باشند مدام بمفارق بندگان
ظل گستر باشند پیوستہ بر سر فدویان ظل گستر باشند فیض بخش مستمندان باشند بہرہ رسان
حاجتمندان باشند کام روائے نیازمندان باشند حاجت روای محتاجان باشند زینت بخشائے
مسند دولت و اقبال باشند زینت بخشائے وسادہ حشمت و اجلال باشند رونق افزائے محفل
ابہت و عزت باشند بر مسند عظمت و جاہ متمکن باشند زینت افزای امارت و ایالت باشند
بطبقہ اوسط مقتضی المرام باشند رافع الحاجات باشند درجہ افزای مراتب باشند بہرہ ور
مطالب دو جہان باشند بطبقہ ادنی مسرور و خوشوقت باشند محفوظ و محظوظ باشند

محروس و مامون باشند در حفظ الهی باشند در حمایت ایزدی باشند سجر است حافظ حقیقی
باشند از عمر و دولت بهره یاب باشند از جوانی و زندگانی برخوردار باشند بعمر طبیعی بهره مند باشند
بکمال تمنای صوری و معنوی باشند هم آغوش جمعیت و کامرانی باشند همدوش مسرت و شادمانی
باشند قرین بهجت و نشاط باشند از بخت و دولت مستفیض باشند آیین دوم در عجز انتمای
که بنده با خدام بمولا نویسد و اگر مهر نباشد سرنامه بالای نام خود راقم ثبت نماید
بنده کمترین فدوی اعتقاد گزین خانه زاد عقیدت آیین مرید ارادت آیین غلام فدویت التیام
بنده تراب الاقدام راسخ الاعتقاد صادق العباد احقر العباد فدویت اداء خاکسار ذره بیمقدار
جان نثار ذره مثال ذره صفت ارادت کیش لطیفه اوسط نیازمند مستمند خیراندیش
محبت کیش نیکخواه دولتخواه داعی الخیر رضاجوی دعاگوی خیرطلب سراپا ادب محبت پیرایه
لطیفه ادنی مشتاق لقا دل داده مشتاق دیدار آیین سوم در آداب بعد ادای آداب بندگی سمات
پس از قواعد کورنشات عبودیت آیات تقدیم مراتب خضوع و نیاز لازم انکسار شعار شیمه
روایت عجز و انکسار پرورش برداشته آیین بندگی و پرستاری بجا آورده قانون سرافگندگی
و انکساری تقدیم رسانیده لوازم کورنشات واجب العطایات لازم دانسته مراسم نیازات و تسلیمات
بالراس و العین ادا نموده لطیفه اوسط بعد تمثیل نیاز و بندگی پس از تقدیم شرائط و آرزوی بعد گذارش
مراتب عجز و نیاز پس از شرح شوق تمنای مواصلت پس از ادراک سعادت صحبت فیض موهبت
پس از ابراز شوق ملاقات بهجت آیات پس از اظهار آرزوی دریافت دولت ملازمت سراپا جمعیت
پس از آرزوی افاده ملازمت سراپا جمعیت بعد نگارش اشتیاق ملاقات بهجت آیات لطیفه
ادنی بعد دعوات زاکیات بعد شوق دیدنها بعد ادعیه وافیه بعد دعای جان درازی بعد از دعا
برخورداری بعد دعای عمرافزا بعد دعوات عمر بهیات بعد دعوات واجبات بعد دعوات
ترقی درجات آیین چهارم به آداب رسانی مملوکان بذروه عرض ایستاده های پایه عرش
بموقف عرض معتکفان عتبه فلک رتبه میرساند بمعرض عرض ناصیه سایان پایه سریر خلافت مصیر میرساند
بعرض زینت بوسان درگاه ملایک آرامگاه میرساند بعرض ساقه واران بارگاه ثریا جاه میرساند
بشهزادگان بذروه عرض حاشیه بوسان بساط فیض مناط میرساند بموقف عرض باریابان حضور کرم ظهور میرساند

بعز عرض مستفیضان انجمن دولت وجاه میرساند بعز عرض سعادت اندوزان محفل جنت مشاکل
میرساند التماس بمخصوصان بزم رشک ارم میرساند معروض راے ممالک ارا میگرداند به بیگمات
عرض بجناب عصمت مآب تقدس احتجاب آنکه معروض بجناب خدمه معظمه آنکه التماس عفت علیه
رفیعه آنکه بسرا پرده مکرم آستان عفت نشان معروض میدارد معروض بحضور پرستاران عفت
جلالت می پردازد بعرض خدمتگذاران سرادق عظمت وطهارت میدارد بلطیفها سے علی
معروض رای خورشید شعاع میگرداند معروض رای فیض پیرای میگرداند معروض رای بیضا ضیای
میگرداند لطیفه اوسط عرض رای عاطفت اقتضا سے میگرداند گشودرای مهر انجلای میگرداند بپیرا
شفقت گرای نموده می آید منکشف ضمیر عاطفت پذیر میسازد ضمیر منجلی تصویر واضح می نماید
مستشعر ضمیر صافی نظیر باد مکشوف رای هدایت بانتما سے باد لطیفه ادنی مطالعه نماید معلوم نماید
مخفی ومحتجب نماند پوشیده نماند اعلام آنکه بدعا می پردازد مطلب می گراید بعا گل میکند چهره کشای
شاهد مقصود میشود بعنایت الهی امیدوار بوده باشند آئین سپهر اثنا رخیریت لطیفه اعلی احوال
اینجا بفضل ایزد متعال وباقبال آنقبله اما نی وامال مستوجب شکر است احوال اینجا بعنایت
رب مقصود وتوجه آن کعبه مقصود بحمد مقرون است فراخی حالات این نواحی بفضل الهی وباقبال
آنقبله گاهی مقارن خیریت کوائف اینجا بکرم داور بیهمتا وعنایات آن قبله دو سرا بنوازش
لطیفه اوسط احوالهم بفضل ایزدی احسن است وعالم التحسین میگذرد غیر از شکر خوان گفت بهرحال
شکر وسپاس ایزدی است هزاران شکر واحسان خدا وند بیست هزار شکر احسان اوست او چنانکه
احسانها سے او لطیفه ادنی احوال اینجا چنانچه باید خواهان میباید غیر از فضل تصور نتوان کرد احوال
اینجا بمقرین شکر احوال اینجا قرین خیریت آئین ششم بطریق خیر طلبی لطیفه اعلی
صحت عنصر مسعود منظر از درگاه غیب الآگاه مستدعی می باشد سلامت ذات بابرکات
از برکت واهب العطایات دائما مسالت واردد ترقی درجات ملکی صفات از جناب خالق کائنات
مدام خواهان وجویان است ومژده صحت ورمی مزاج وهاج از درگاه قادر مطلق نیکو مستدعی است
لطیفه اوسط صحت ذات شریف عنصر لطیف از درگاه خالق المجید نیکو میخواهند مستی سامی بالوا تشتت
ولوابع از حضرت آفریدگار نیکو خواستگار مژده صحت مزاج سامی از جناب اقدس الهی نیکو مسئول مژده سلامتی

ذات مصدر حسنات از حضرت ایزد سبحان نیکوخواهان لطیفه ادنی خریت آن مجموعه خوبیها
از درگاه ایزدی مواظبت مینماید اخبار بهجت آثار آن سرمایه آرام و قرار بهران خواستگار نوید بشیر
بهجت دلی هرحال و رکار و نوید تند رستی غریبیر شب و روز از جنابش نیکو مطلوب و مرغوب خورمی
طبیعت آن نور چشم از جنابش نیکوخواهان آئین منتظم تعظیم نامجات مملوکان و سلاطین
فرمان قضا جریان فرمان سعادت عنوان برلیغ قضا تبلیغ حکم قدر توام نشان عالیشان بهمراه
فیض نشانه پروانه کرامت نشانه لطیفه اعلی سرفراز نامه کرم ختامه نوازشنامه فیض شمامه نوازش نامه
فیض آمود نامه نوازش آگین والا نامه عظامی لطیفه اوسط سامی نامه معطوفت نگار گرامی نامه شفقت طراز
نامه اشفاق شمامه مفاوضه ملاطفت معاوضه عنایت نامه نامی رنگین نامه بهارستان داد بهارین نامه
باغستان اداد رقیمه نوددصحیمه صحیفه الوداد بهجت نامه زرین رقم لطیفه ادنی مکتوب مرغوب مکتوب
بهجت اسلوب خط مسرت نمط خط زیبا نمط مراسله راحت افزا مسکاتبه فرحت انتما آئین منتظم
به نوارد نامجات ورود کرامت فرمود شرف ورود شرف صدور بخشید سربلند کونین ساخت
زینت اصدار عزت وافتخار بخشید لطیفه اوسط ورود ملاطفت نمود جمعیت ولی افزود وصول
اشفاق فرمود انواع نشاط رو نمود پرتو ورود انداخت سایه وصول افکند عزابراد یافت اشعه وصول
افروخت چهره وصول گشود لطیفه ادنی وصول مسرت نمود چهره وصول نمود به نوارد مسرور
ساخت ورود سباهجت آورد ورود شادمانی انجامید مسرور و مبتهج گردانید مبتهج الوقت نمود
آئین منتظم و مباهات دریافت دریافت صحت ذات مسیحا صفات جمعیت ظاهر و باطن
بخشید باخبار مژده صحتوری مزاج اطمینان صوری و معنوی دست داد ادراک مژده فرخنده
صحائح ذات والا مسرور و مباهی گردانید لطیفه اوسط اخبار بهجت آثار بهدست مسرت وانبساط گردانید
خبر فرحت اثر بهروش مسرت وانبساط گردانید نوید عافیات نامه سرور تازه بحصول انجامید
افتبار اخبار هم آغوش خورمی گردانید ادنی بدریافت خریت سمات مسرور و منبسط گشت مژده
جمعیت شفا خورم و فرحناک ساخت باعث انشراح وافراح طبیعت گشت موجب اطمینان
خاطر شد مژده خاطر را بطمانیت پرداخت انتظار دلی با طمینان انجامید رفع تعلق خاطر شد
آئین منتظم در فقرات بر اعلام مضامین مضمون عنایت مشحونش جلوه انکشاف

تخشید فحوای کرامت اقتضای آن لمعهٔ ظهور نمود به ارتکام واجب الاحترام معزز و ممتاز ساخت
ارشاد و هدایت نهاد خضر راه ضلالت گردید منشور کرامت نشور نورا علی نور لطیفهٔ اوسط فحوای
معطوفت روای پیرایهٔ ایضاح یافت مضامین شفقت آگین چهرهٔ وضوح کشود مرقومات آن اشعه
ظهور برافروخت اندراج مسرت ابتهاج مسرور و شادمان گردانید رقائم بهجت شمائم کلی بوضوح
پیوست تحریر دلپذیر نقش ضمیر گشت لطیفهٔ ادنی حقیقت مندرجه معلوم گردید کیفیت
مسطوره بوضوح انجامید کمیت مرقوم بظهور پیوست بر خصوصیات آن اطلاع گردید مرقومات
آگهی دست داد حقائق من وعن معلوم شد احوال مشرح وارده دریافت رسید با جرای تمامی
اطلاع یافت مضامین سراپا مفهوم گشت عرض حال نگاشته خاطر جا گرفت مقاصد مندرجه قرین خاطر
گشت کوائف آن واضح گردید دقیقهٔ واضح و لائح گشت آئین یازدهم بعبارت مترصده
اعلی از عنایات فضل و کرم امیدوار است امید از عنایت کریمانه آنست از توجهات عالی امید
آن دارد از تفضلات والا امیدوار است چشمداشت از لطف و کرم خداوندی چنانست از نوازشات
کریمانه رجا دارد لطیفهٔ اوسط مقتضای نوازش و الطاف آنست اقتضای نوازش و اشفاق
چنانست چشمداشت از توجهات سامی چنانکه امیدوار عطایات گرامی همینکه مقتضی رابطهٔ وفاقت
و یگانگی است شایستهٔ رابطهٔ یکجهتی و یکتادلی آنست لائق دوستی آنست لازمهٔ آئین محبت و
اتحاد آنست شایستهٔ رفقانوازی آنست لطیفهٔ ادنی تولا که توقع که رجا که امید که مترصد که
آئین دوازدهم با ستدعای اجرای سلک نامجات همه با همواره همیشه همبرین و تیره
برابهم همین منوال پیوسته همین عنوان دائما همبرین دستور پیهم همبرین قانون متواتر همین الطور
علی التواتر علی الاتصال گاه گاهی همواره همبرین اوضاع آئین سیزدهم برا ستدعای طلب
نامجات لطیفهٔ اعلی با صدار والانامجات بایراد نوازشنامجات بصدور سرفراز نامجات
به تواردِ شرف نامجات لطیفهٔ اوسط بورود اشفاق نامجات بوصول صحائف شرائف به نفاذ
رقائم عطوفت شمائم به ترقیم صحائف نامجات لطیفهٔ ادنی به تحریر مکاتیب مسرت اساس بارقام خطوط
فرحت منوط به نگارش احوال فرحت اشتمال بایمای دو کلمه خیریت ترجمه باندراج نوید نامجات
تصریح سمات آئین چهاردهم برا ستدعای تفاخر معزز و مباهی میشده باشند سرمائه

مباہات می اندوختہ باشند ذخیرہ اندوز سعادت گشتہ باشند کامیاب و بہرہ ور مظفر بودہ باشند
سرفراز و ممتاز نمودہ باشند معزز و مکرم مظفر بودہ باشند لطیفہ اوسط یاد آور خواہند بود
یاد فرما باشند بہجت افزای خاطر اندوہگین شدہ باشند کام روای دل دوستان مبتلا گشتہ باشند
سرور بخش خاطر منتظران باشند راحت بخش خاطر احبا مبتلا گردیدہ باشند مسیحا نفس مہجوران
فراق شدہ باشند تسکین بخش دل دوستان مبتلا گردیدہ باشند لطیفہ اخفی مسرور و
مبتہج دارند شاد کام نمودہ باشند جان فرسودہ انتظار باشند طمانیت دہ خاطر شدہ باشند
اطمینان خاطر ازان تواند بود آئین پاشد بہم براتب خاتمہ مناجات واجب بود عرض نمود
زیادہ حد ادب ندید پیش حد امکان ندید زیادہ چہ عرض نماید زیادہ چہ التماس دارد زیادہ عرض
گستاخی است زیادہ چہ اقدام عرض نماید لطیفہ اوسط زیادہ چہ تصدیعہ دہد زیادہ چہ تکلف شود
زیادہ چہ رقم نماید زیادہ ابرام نرفت زیادہ چہ درازنفسی نماید زیادہ طوالت کلام است زیادہ فسانہ پیرا است
زیادہ بیرون قلم نامحرم است لطیفہ اوسط زیادہ چہ پیرازد زیادہ چہ برنگارد زیادہ چہ مبالغہ رود
زیادہ چہ نگارش رود زیادہ چہ نوشتہ شود زیادہ چہ دماغ خراشی نماید زیادہ تاکید دانند تاکید
تاکید دانند تاکید مزید انگارند قدغن بلیغ شناسند قدغن شدید پندارند کم نوشتہ را بسیار دانند
اندک نوشتہ بسیار تصور سازند یک نوشتہ را ہزار پندارند حسب المسطور بعمل آرند حسب المرقوم عمل سازند
و سرمویی انحراف نباید کرد دریغ نسازند قصور ندارند آئین شاکر بہم بر دعوات مناجات
آفتاب سلطنت و جہانبانی از افق کرامت یزدانی تابان و درخشان باد خورشید خلافت و جلالت
مدام بر ہفت کشور رخشان و درفشان باد سایہ کرامت مخلد و ممدود باد ظل عظمت مدام مبسوط باد
نیر دولت و اقبال مدام طالع و لامع باد کوکب عظمت و اجلال بر سپہر اقبال جہان افروز باد شمع دولت
و کامرانی مدام محفل باد لوای ظفر و جاہ عالم آرای کشور کشائی باد لطیفہ اعلی ظلکم ممدود باد ایام
جمعیت و کامرانی مدام بکام باد لطیفہ اوسط ابواب بہجت و نشاط کشادہ باد اسباب مسرت
و امانی آمادہ باد بہار زندگانی ہمچنان چمن گیتی روز افزون باد رونق کاشانہ جاہ رشک ظہور باد اشجار
ثمر کرامت حضرت خورشید باد نسیم احسان شہرۂ آفاق باد گل باغ زندگانی سرسبز و شاداب باد
لطیفہ اخفی عمر و دولت روز افزون باد زیادہ عمر باد بر شہور و اعوام باد بہرہ ور باد از عمر طبیعی شادمان

روزگار موافق باد زمانہ مساعد باد توفیق رفیق باد [illegible] و تنقلی و عدم و قید حروف [illegible]
[illegible] بیسوراشی [illegible] پیرانگندگی و سرآسیمگی بعالم بے روزگاری [illegible]
[illegible] گردیدہ بود در زبان اردو روز و بر اے یادداشت قدیم تا ربیع ۲۲ ماہ [illegible]
[illegible] کہ بائی [illegible] عجب الاتفاق [illegible] بدست عزیز [illegible] اختتام
[illegible] گنگا پرشاد متخلص بسند و بست [illegible]

[illegible]

[illegible] گرم [illegible] شناخت [illegible]

خاتمة الطبع

الحمد للہ کہ رسالہ فیض مقالہ دریائے عقل خلاصہ مصدر فیض تالیف فرہنگ [illegible]
پیارے لال گنگا پرشاد متخلص کشتوار تحصیل نوح ضلع گورگانوا ساکن شاہجہان آباد و احسن وقائع
باہ دوم ماہ اپریل [illegible] مطابق ماہ ربیع الثانی ۱۲۹۹ ہجری در مطبع فیض منبع جناب منشی نولکشور [illegible] طبع